سرنوشت ایران چه خواهد بود؟

احمد کسروی

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-1767901038-19

سرنوشت ایران چه خواهد بود؟

احمد کسروی

انتشارات مهر

انتشارات نوید

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-1767901038-19

سرنوشت ایران چه خواهد بود ؟

نویسنده : احمد کسروی

ناشرین : انتشارات نوید و انتشارات مهر

تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه

بها : ۴ مارک آلمان غربی

Mehr -Verlag
Luxemburger Str. 186
D - 5000 Köln 41
Tel.: 0221 - 441002

Nawid
Blumenstr. 28
6600 Saarbrücken
W.Germany

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-1767901038-19

مقدمه ناشر :

کتاب حاضر " سرنوشت ایران چه خواهد بود ؟ " در دوقسمت و در شماره‌های ۷ و ۸ نشریه سهند به‌چاپ رسیده .

ازآنجاکه این نشریه بدست همگان نرسیده ، چاپ آنرا ضروری تشخیص دادیم . به‌پیشنهاد دوستی برآن شدیم تا هردوقسمت را یکجا ودریک کتاب به‌چاپ برسانیم .

درضمن این تذکر راضروری می دانیم ، چون اصل تایپ را دردست نداشتیم مجبور شدیم از روی همان نشریه آنرادوباره به‌چاپ برسانیم . لذا چاپ تمیزی نخواهد بود .

ازآنجاکه تایپ دوباره مستلزم بالارفتن قیمت کتاب می شد ازآن صرفنظر کردیم

امیدواریم خوانندگان این نقص را بر ما خورده نگیرند .

انتشارات نوید

انتشارات مهر

ناخدا

پیشگفتار

کتابیکه زیر عنوان " سرنوشت ایران چه خواهد بود - بقلم یک ایرانی، ۱۳۲۴ شمسی، چاپ اردیبهشت - تهران " به خوانندگان در دو بخش تقدیم میشود با توجه به سبک نگارش و طرز اندیشه و استدلال مسلما " از شادروان "سیداحمد کسروی تبریزی " است . در این کتاب ایران دوستی و پاکدلی کسروی از لابلای صفحات و حتی سطرهای آن مشهود است . وی با شرافت و حقیقت پرستی و ایراندوستی ویژه‌ای که بنا به مقتضیات زمانه‌اش داشت مسائل حاد زمان خود را با توجه به‌دو جریان اساسی موجود در ایران اِشغال شده از طرف انگلیس و روس و حضور امریکا مورد توجه قرار میدهد و آنها را با نبوغ خاصی که داشت نسبت به داده‌های آنزمان و معیارهای حاکم بر جو اجتماعی و سیاسی آن، بسیار روشن تحلیل میکند. با توجه به عامل زمان، قصد ما از چاپ آن نه تائید عقاید آئینی ویا سیاسی شادروان کسروی است و نه رد خشک اندیشانه‌ی آنها .قصد ما از چاپ این مقاله از یکسو معرفی شخصیت‌های ملی و صدیق

بوده و از سوی دیگر بخاطر زنده بودن مطالب اساسی کتاب است که در کلیات خود از وجودِ فکرِ ملی و استقلال طلب و ضد وابستگی به غرب و شرق - حکایت میکند و مشخصات کلی دارنده‌ی چنین فکری را نشان میدهد. در ضمن حاکی از این نکته است که هنوز هم بعد از چهل سال، متأسفانه مسائلِ رهروانِ راهِ ملی چندان تفاوت عمده‌ای پیدا نکرده است. چون همه‌ی کتاب بجاب خواهد رسید جز در چند مورد، توضیحی در زمینه‌ی مطالب آن ضرورتی ندارد. اما معرفی کوتاه زندگی فرهنگی - سیاسی کسروی شاید بی فایده نباشد.

شادروان سید احمد کسروی در روز چهارشنبه هشتم مهر ماه ۱۲۶۹ هجری شمسی (۱۴ صفر ۱۳۰۸ هجری قمری) در محله " هکماوار" یا چنانکه در افواه مرسوم است " حکم‌آوار " (بفارسی : حکم‌آباد) از محلات تبریز متولد گردید چنانکه خود او اشاره کرده است خانواده‌اش همه، عالمان دین بودند پدرش حاجی سید قاسم پسر میراحمد پسر میرمحمدتقی از روحانیون محله‌ی هکماوار بودند (۱). در شش سالگی بمدرسه رفت و بعد در مسجد محلّه که امامت آن بعهده نیاکانش بود پیشنماز شد. در این زمان جنبش مشروطیت پدید آمد و او نیز به مشروطه‌خواهان پیوست و آنگاه لباس آخوندی را کنار گذاشت و بمدت یکسال ونیم در مدرسه‌ی امریکایی تبریز (Memorial School) معلم عربی شد و انگلیسی را بخوبی

---

(۱) نگاه کنید به احمد کسروی زندگانی من یا ده سال در عدلیه و چرا از عدلیه بیرون آمدم ۱۳۴۸ چاپ با همداد آزادگان صفحه ۹ - ۱۰.

آموخت (۲). بعدها وارد حزب دمکرات برهبری شادروان شیخ محمد خیابانی شد و بعلت رنجش شخصی از آن حزب کناره گرفت و بهمراه عده‌ای به تهران آمد. میدانیم که نهضت ضداستعماری خیابانی که برعلیه قرار داد ایران فروشانه‌ی ۱۹۱۹ وثوق الدوله بود سرانجام توسط دولت دستنشانده مرکزی سرکوب شد و کسروی شهامت و شرافت آنرا داشت که بعدها از خود و روش و سخن خویش در مقابل خیابانی انتقاد کند (۳). در تهران مدتی باستخدام وزارت معارف (آموزش و پرورش و فرهنگ) درآمد و سپس بنا بدعوت "مشاور اعظم" از طرف وزارت عدلیه (دادگستری) به سمت ریاست استیناف کل استان سوم (آذربایجان) به تبریز برگشت در کودتای انگلیسی سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ که سید ضیاء الدین طباطبایی و رضاخان آلت فعل آن بودند بدستور تلگرافی نخست وزیر کودتا؛ (سید ضیاء) در ۲۳ اسفند، عدلیه‌ی تبریز نظیر دیگر شهرها تحت عنوان رفورم بسته شد که به تصریح کسروی، بمعنی تعطیل مشروطیت و برهم زدن اصل تفکیک قوا بود. زیرا بنا به اصول مشروطیت، مجلس (قوهٔ مقننه)، و قضات وکلای دادگستری (قوهٔ قضائیه) از قوهٔ مُجریه (دولت

---

(۲) کسروی استعداد استثنایی در آموزش زبان‌ها و خیمزبانهای مختلف داشت و بسرکت آن زبانهای فرانسه-انگلیسی-ارمنی آسوری-پارسی باستان و پارسی میانه (زبان و خط پهلوی) وزبان اسپرانتو را آموخت در سه زبان رایج و رسمی قبل از پهلوی استاد بود: (به زبان عربی تدریس و تالیفات داشت. به زبان مادری خود ترکی آذری و نیز ترکی استانبولی بهمان انداز، تسلط داشت که در زبان میهنی (فارسی).

(۳) همان کتاب صفحه‌ی ۱۰۳ - ۱۴۳، بخصوص صفحه ۱۳۰

و از جمله وزیر دادگستری) مجزا بوده و هیچیک از این سه قوه تعطیل بردار نیستند. و بر خلاف تصور وزیر دربار و خود رضاشاه ، (قاضی) مستخدم دولت محسوب نمی شود (۴). بعد از پایان نمایش کودتا و منقرض کردن قاجاریه توسط انگلستان**، کسروی به تهران آمد و بار دیگر وارد عدلیه شد. مدتی در مازندران و عدلیه‌ی دماوند مشغول کار بود و سپس در سمت رئیس عدلیه‌ی زنجان با کارشکنیهای آخوندهای آنجا روبرو گشت. در مدت اقامت خود " در مورد زبانهای مازندرانی (بخصوص سمنانی) و دماوندی* به پژوهش پرداخت (۵) در زنجان نیز بنوشته خود : " اندک جدایی که میان زبان آنجا با ترکی آذربایجان می باشد مرا واداشت که در باره‌ی ترکی باندیشه و جستجو پردازم... از این کوشش و جستجو نتیجه‌هایی بدست آمد که از جمله این بود که ترکی از دیده " کار واژه‌ها " (افعال) بفارسی برتری میدارد زیرا دیده شده در ترکی پانزده گونه گذشته (ماضی) و چهارگونه اکنون : (مضارع) بکار میبرود در حالیکه در فارسی ، در برابر آنها بیش از چهارگونه گذشته و یک گونه اکنون شناخته نمیبود این یکی از چیزهایی میبود که مرا از نارسایی زبان فارسی و بیماری آن آگاه گردانید (۶) و کسروی بعدها در کتاب "زبان پاک" به رفع آن کوشید و گرچه اقبال اجتماعی نداشت ولی بهرحال بی‌تأثیر نبود و این هر دو از توفیق تئوریک او ذره‌ای نمی‌کاهد.
پس از بازگشت به تهران و ضمن سفر به قزوین موقعی‌که رضاخان سردار سپه نخست وزیر شد، کسروی را خواسته و او را باستان

---

(۴) همان کتاب صفحه ۴۲۵
(۵) همان کتاب صفحه ۳۲۲-۳۲۴* (منظور میرسد دماوندی تیمه زبان است)
(۶) زندگانی من صفحه ۲۳۲ - ۲۳۳
(**) منظور عبارت از اعضاء مجلسی که اکثریت آن سرسپرده‌ء بریتانیا بودند.

زیر نظر مورگان تأسیس دادگستری در خوزستان کرد: "دولت شما را می فرستد که در خوزستان عدلیه، آبرومندی برپا کنید. در آنور شط العرب عدلیه انگلیسهاست شما باید عدلیه‌ای تأسیس کنید که جوابده آن باشد" (۷). رضاخان میخواست برای توسعه‌ی قدرت خود در خوزستان و برانداختن شیخ خزعل که حاکم بلکه سلطان خوزستان بود از کسروی سود جوید و این مرد وطن پرست نیز آگاهانه باین ماموریت رهسپار گردید. کسروی شرافتمندانه و وطن پرست در کنار انجام تکالیف اداری از فعالیت ملی فرهنگی و علمی نیز غافل نبود. او در باره‌ی "زبان شوشتری" . "درفولی" و "لری" نیز تحقیقاتی نمود (۸). درخوزستان شاکشی با شیخ خزعل داشته، و پس از خلع خزعل و بازگشت رضاخان به تهران، وی خوزستان را بدست حکمران نظامی وفرمانده قشون مرکزی یعنی فضل الله خان (سپهبد زاهدی: کودتاچی بعدی) سرد و به تصریح کسروی فضل الله خان (زاهدی) در شهر اهواز کنونی خود محکمه‌ای بپا نگزارد" و روی همرفته روزی هزار تومان (معادل ۱۰۰،۰۰۰ ریال سال ۱۳۲۴) از مردم باج میگرفت بنوشته‌ی کسروی "به شیوه‌ی فراش خانه‌های کهن که از یک سو، ده یک و از یکسو نیم ده یک میگیرند در خرمشهر کنونی و آبادان نیز همان رفتار است" به شهادت کسروی "این افسران که رسیدند با شتاب بسیار به پر کردن جیب های خود می کوشیدند" (۹).

فشار کسروی برای تأسیس دادگستری و تعطیل محکمه‌ی غارت

---

(۷) همان کتاب صفحه ۲۴۵ – ۲۴۶

(۸) همان کتاب صفحه ۲۶۸ – ۲۷۰ (بنظر میرسد اغلب اینها نیمه زبان هستند البته نه لهجه، فارسی بلکه فارسی مبانه.)

(۹) همان کتاب صفحه ۲۹۹ – ۳۰۰

فضل الله (زاهدی) بی نتیجه ماند و بالاخره با فشار فرمانده قشون مرکزی : (زاهدی)، دادگستری به شوشتر منتقل میشود. و یکسروی با استفاده از یک مرخصی به بصره رفته و بعد به تهران بازگشت .

نکته قابل ذکر در فعالیت‌های سیاسی کسروی درخوزستان مطالبی بود که در روزنامه‌ی حبل المتین بچاپ رساند ومناسب است که از قلم خود او بنگاریم :

" سپس چون در تهران گفتگو از شاه شدن سردار سپه می‌رفت گفتار دیگری در آن نوشتم در این زمینه : سردار سپه با رفتاری که تا کنون کرده پیداست که به مشروطه و مجلس ارجی نمی گزارد و پیداست که اگر بشاهی برسد این ارج نگزارد ن بیشتر خواهد بود. اینست باید اندیشه آینده را کرد". (۱۰)

همسویی این طرز تفکر با سخنان دکتر مصدق در مجلس چهارم کاملا" روشن و درعین حال طبیعی است (۱۱) آنجا که دکتر مصدق در ضمن بر شمردن دلایل مخالفت خود با شاه شدن نخست وزیر وقت (رضاخان) میگوید : عقیده‌ی شما (سید یعقوب انوار) اینست که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد هم رئیس الوزراء هم حاکم؟"

پس از بازگشت کسروی به تهران از طرف وزارت جنگ ترتیب محاکمه‌اش فراهم گردید اما بواسطه یادرمیانی وزیر عدلیه وقت (حسین سمیعی) و بهم خوردن میانه‌ی رضاخان (نخست وزیر) با فضل الله (زاهدی) بنا به نوشته خودش : "داستان محاکمه

---

(۱۰) زندگانی من صفحه (۳۰۵ - ۳۰۶)

(۱۱) حسین مکی ۱۳۲۵ تاریخ بیست ساله ایران - جلد سوم - انقراض قاجاریه و تشکیل سلسله پهلوی صفحه ۴۴۲ - ۴۵۰ نطق دکتر مصدق .

خواستن وزارت جنگ از میان رفت" (همان کتاب صفحه ۳۱۸) پس از آن دوره‌ٔ بیکاری او آغاز گردید و در این مدت با توجه به تحقیقاتی که بر روی "زبانهای و بعبارت دقیقتر نیمه زبانهای سرخه‌ای و الیکایی (اطراف خوار)" و نیز "زبان آذری" کرده بود کتاب "آذری یا زبان باستانی آذربایجان" را نوشت که بنا به داده‌های آن زمان و کمبودِ دانشِ جامعه شناسیِ شادروان کسروی میتوان اشتباهات آنرا به او بخشید اما بطور مسلم نمی توان از آنها صرف نظر نمود

بعبارت دیگر این کتاب در کلیت خود بنا به داده‌های آنزمان شاهکاری است ولی برای امروز ارزش تاریخی داشته و فاقد اهمیت علمی و سیاسی در ایران کنونی ماست.

در سال ۱۳۰۵ مجددا" به عدلیه بازگشت و جزو چهار بازرس عالی عدلیه شد. این بار داور به بهانه‌ی تأسیس "عدلیه دنیاپسند" چند ماه سراسر کشور را بی عدلیه گذاشت (همان کتاب ۳۳۵ - ۳۳۴) و کسروی بیکار شد و در کلاسهای "هِرْتْسْفِلد" که زبانِ پهلوی: (پارسی میانه) را تدریس میکرد حاضر شده و آنرا نیک آموخت بنحویکه "کارنامه‌یِ اردشیر بابکان را بعدها از پارسی میانه به فارسی ترجمه کرد. با این وصف در نتیجه‌ی توصیه تیمور تاش (که بشهرت جهانی کسروی و تجدد - خواهی او ارج می نهاد) داور کسروی را به عنوان (مدعی العموم) تهران برگزید و شاه نوین: (رضاشاه) عدلیه را گشود. ولی بنوشته‌ی خود کسروی "مدعی العموم کسی بایست بود که از یکسو دستورهای داور و از سوی دیگر خواهشهای شهربانی: (رضاشاه) را از قانون جلوتر گیرد و آنها را خشنود گرداند، چنین کاری از من: (کسروی) بر نیامدی" روز بعد او بعلت آزاد کردن کسی که قرار بازداشتش را شهربانی بنا به

" حسب الامر : رضاشاه " خواسته بود مورد غضب قرار گرفته و هنوز بیست روز از گشایش عدلیه نگذشته بود که او را با اصطلاح " بدنبال نخود سیاه از سر واکرده " و به خراسان فرستادند. آنگاه با دادن ماموریت هایی به شیروان و سپس به قوچان تابع بازگشت او بتهران شدند بالاخره برغم ممانعتِ محمصدر-الاشراف به تهران باز می گردد و تصمیم میگیرد که "گردن به زور- وَرزی "داور" نگزارد " بالاخره داور کناره جویی او را پذیرفت و کسروی به وکالت پرداخت . آنگاه بار دیگر بخواست تیمور تاش بدیدن او میرود و وزیر دربار رضاشاه میگوید : " یک کار دیگر کنید بیایید بحزب ایران نو، شما را بمدعی - العمومی اسپهان فرستیم که به پشتیبانی حزب ، با ملایان نبرد کنید و آنها را بکشید این کار بزرگیست " (زندگانی من صفحه ۳۶۰ - ۳۵۹). کسروی نمی پذیرد و در این مدت به فراگیری زبان ارمنی کهن : (گرابار) و ارمنی نو: (اشخارابار) میپردازد و کسروی که زندگی خود را از وکالت میگذرانند و بنوشته خود: " در وکالت دعوایی را که میدیدم نه راست است وکالتش را نمی‌پذیرفتم، در محاکمه چه حقوقی و چه جزایی دروغ نمی گفتم، انکار نمی کردم". (همان کتاب صفحه ۳۶۳) .

بالاخره بنا به توصیهٔ محمدٔ تیمور تاش "به "داور" بار دیگر بدادگستری بازگشته و بریاست محاکم بدایت دیوان جنایی منصوب شد : (۲۸ دی ۱۳۹۷) . کسروی در این زمان بنوشتن یکی از آثار ماندگار خود بنام " شهریاران گمنام " پرداخت و در مدتِ هیجده ماه بعلت حقیقت پرستی و درستکاری ،دشمنان زیادی از دزدان و تابکاران و دلقکان برای خود دست و پا کرد که از داور و صدرالاشراف ، تا وکلای خرده پا را دربرمیگرفت. آنگاه بعنوان عضو کمیسیون " بازرس کل " سفری به اراک و غرب (همدان و کرمانشاه) نمود (۱۳۰۸).

بالاخره داستان دهکده‌ی اوین روی نمود (۱۲) وباعث بیرون آمدن کسروی از عدلیه گردید. او خود خلاصه‌ی آنرا در (صفحات ۴۱۹ – ۴۲۷ کتاب زندگانی من) شرح داده است. خلاصه آنکه پهلوی اول (۱۳) میخواست بدست آخوندی بنام "شیخ خالصی زاده" روستای اوین را به نهانه‌ی آنکه هشتاد سال قبل وقفی بوده و "متولی آستانه رضوی در هر زمان شاه آنزمانست" از دست روستائیان خرده مالک آن بدر آورد و بدین منظور، شعبه‌ی یکم، رأی به "مسلم بودن وقفیت رقبه" داده و از هشتاد نفر کشاورز اوین شروع به خلع ید میکنند. بنوشته کسروی: "دربار گذشته از

---

(۱۲) جای زندان اوین که بزمان محمدرضاشاه بنا شدوهم اکنون نیز مورد استفاده رژیم اسلامی است.

(۱۳) بگفته‌ی دکتر محمد مصدق در دادگاه نظامی محمد رضا شاه، روش جاری رضاشاه زمین خواری بود مصدق میگوید: شاه فقید را انگلیسها در این مملکت شاه کردند ووقتی هم که خواستند، این شاه با عظمت و اقتدار را، بوسیله‌ی دومذاکره در رادیو، از مملکت بردند. این پادشاه قبل از اینکه سرکار بیاید دیناری نداشت و وقتی که از مملکت رفت غیر از پولهایی که در بانک لندن ودیعه گذارده بود پنجاه وهشت میلیون تومان پول به‌خدمت شاه فعلی داد این پادشاه: (رضاشاه) ابقا به جان و مال کسی نکرد و پنج هزاروششصد رقبه از املاک مردم رابدون آنکه کسی اعلان ثبت آنرا در جراید ببیند بر طبق اوراق رسمی ثبت اسناد به‌ملکیت خود درآورد" نقل از محمد مصدق در محاکمه‌ی نظامی "اجلال بزرگمهر" ۱۳۶۱ کتاب اول جلد اول نشر تاریخ ایران شماره: ۳۲ مجموعه‌ی متون اسناد تاریخی شماره‌ی: ۲۶ تهران صفحه ۳۹ – ۳۸.

آنکه زمین ها را از دست کشاورزان میگرفت بدرخت هایی که کاشته و خانه‌هایی که بنیادگزارده بودند بهایی نمیداد. آنگاه با آزمندی رضاشاه و ستمگری آخوند خالصی زاده نیم آن میرفت که اجاره‌ی سالهای گذشته را نیز بطلبند" در این اوضاع " روستائیان به نزد نقیب‌زاده‌ی تبریزی (آقای مشایخ) رفته و او را وکیل گرفته بودند و او بنام اینکه رفتار " اجرا " بیرون از قانون بوده عرضحال بزیان دربار بعنوان " رفع مزاحمت " بمحکمه داد" و چون امین صلح نیز از ترس، رأی محکمهٔ شعبه‌ی اول بدایت را بإبرام نمود تاجار نقیب‌زاده استیناف خواست و بدین ترتیب پرونده بدست رئیس کل بدایت که کسروی بود آمد. کسروی بعد از خواندن پرونده به همکاران زیر دست خود میگوید: " چنین پیداست که رفتن من از اینجا نزدیک شده". بعد از یک محاکمه، کسروی رأی محکمه را شکست و حکم به رفع مزاحمت دربار (رضاشاه) داد و چون میدانست که اداره‌ی "اجرا" آنرا بکار نخواهد بست لذا خود همراه مامور اجرا به اوس رفته تا زمان اجرای حکم در اوس بماند. صدور این حکم و اجرای آن مثل توپ ترکید و او که اهل رشوه‌خواری و نادرستی و چاپلوسی و پستی نبود در ذیل حکم عدلیه که چنین بود: از این ببعد شما منتظر خدمت شده‌اید" ناشیانه کم نظیر این کلمات جاودان را نوشت:

" و از این ببعد خدمت منتظر من خواهد بود، نه من منتظر خدمت". و بدین ترتیب از شغل قضاوت برای همیشه دست کشید و بوکالت پرداخت." در همین دوران در دانشگاه تهران برای تدریس تاریخ و زبان برگزیده شد در سال ۱۳۱۳ هنگامیکه تاریخ ایران را در دانشکده‌ی " معقول و منقول " و دانشکده " افسری " درس میداد قانون انتصاب استادان از مجلس گذشت که او نیز مشمول آن میشد لیکن واگذاری عنوان استادی به‌وی

را مشروط به عدول او از مطالبی کردند که طی گفتاری به‌نام " شعر و شاعری " در مهنامه‌ی پیمان به میان کشیده بود" (۱۴) و او چون عقایدش را بخاطر مصلحت کتمان یا انکار نکرد "این شرط را نپذیرفت" (۱۴) و از تدریس و دانشگاه کناره گرفت .

کسروی وکیل مدافع شورشیان در دادگاه مشهور پنجاه‌وسه نفر بود . کسروی با توجه به جو ضد کمونیستی موجود در دوران رضاشاه از کل پنجاه وسه نفر دفاع حقوقی کرد و با مهارت اساس اتهام را مورد سئوال قرار داد. (۱۵) و چنین گفت :

" اینها شیعه در آورده بودند، اینها حزب نداشتند، حزب بازی کرده بودند... اینها بزه‌کارند اما بدگهر نیستند.... اینها را باید گوشمالی داد نه کیفر ... بهمین اندازه از زندان که کشیده‌اند باید بسنده کرد" (۱۶).

"پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ مدافعات او از رکن الدین مختار رئیس شهربانی در مطبوعات طنین خاصی افکند. وی طی این مدافعات فرصتِ مساعدی برای حمله به قدرتهای پراکنده‌ی محلی و مخالفان حکومت مرکزی سراغ گرفت که در ایرانِ اشغال شده از طرفِ متفقین کاملا" قابل فهم بود . در این هنگام کسروی با استفاده از آزادی بعد از سقوط دیکتاتوری (رضاشاه) جمعیتی به نام " پا همادِ آزادگان " بنیاد نهاد که روزنامه‌ی " پرچم " سخنگوی آن بود، " تبلیغات کسروی با حمله ی بیباکانه‌ی او به نهادهای مذهبی و محلّ تأمل قرار دادن ارزشهای مقبول دینی و فرهنگی " از یکسو و افشایِ اعمال و

---

(۱۴) یحیی ذکاء ۱۳۵۲-کاوند کسروی پیشگفتار چاپ جیبی -تهران ص ۸

(۱۵) بنابر روایت زنانی شادروان ایرج اسکندری

(۱۶) انور خامه‌ای ۱۳۶۱ سازمان انتشارات هفته پنجاه نفر و سه نفر صفحه ۱۶۷.

افکارِ بداندیشان و بدخواهان سیاسی و ملی از سوی دیگر، هم توجه روشنفکران را بسوی او جلب کرد و هم گروهها و جماعات فعّالِ سیاسی و مذهبی (قِشری) را به جبهه گیری در برابرش برانگیخت. از سیاست پیشگانی چون تقی زاده، محمد علی فروغی، محسن صدرالاشراف، ساعد مراغه‌ای و سیدضیاء الدین طباطبایی گرفته تا حزب توده و سازمانهای اسلامی (فدائیان اسلام) و مراجع تقلید نظیر (آیت الله حسین بروجردی) و (آقا حسین قمی) از یکسو از نیش قلم او آسوده نبودند و از سوی دیگر پژوهشگران رنگارنگ از ملک الشعراء بهار گرفته تا عباس اقبال و علامه‌ی قزوینی و پیروان ادوارد براون (بت والگوی اُدَبایِ آنروزِ ایران) همه و همه از حقیقت‌گویی و مصلحت نیاندیشی او دلتنگ بودند. حملات او بر خداوندگاران سخن و ادبیات فارسی چون "مولوی حافظ - خیام وسعدی ..." همانقدر باعث دلتنگی صاحب قلمان بود که ایرادهای درست و بجایش بر ترجمه‌ی نادرست ادوارد براون او کتاب "ابن اسفندیار، و یا "خرده‌گیری و اصلاح اغلاط بیان الادیان" (که شادروان عباس اقبال چاپ اول آنرا تصحیح کرده بود) (۱۷) عاقبت تالیف چند کتاب دست بدست هم داده (۱۸) و فتوای قتل او را توسط مؤلف

---

(۱۷) یحیی ذکاء کاروند کسروی صفحه ۲۸ - ۲۳ و ۵۲۱ - ۵۳۶

(۱۸) این کتابها بقرار زیراند: **شیعه‌گری - شیخ صفی وتبارش** که در آن ناسید و سنی بودن جدنواب صفوی یعنی شیخ صفی را بعد از او.و. بارتلد "ولی مستقلا" باثبات رسانیده است و بالاخره بنظر بعضی از مریدان سابق کسروی کتاب **دادگاه** باعث مرگ او گردید.
روزگار نو دفتر پنجم سال پنجم خردادماه ۱۳۶۵ صفحه ۴۵ مقالهٔ جعفر رائد: کسروی تبریزی مردی که پلنگ آرمیدهٔ مذهب را بشورانید.

کشف الاسرار و مراجع تقلید نجف صادر نمود.(۱۹) و بدست تاریک اندیشان قرون وسطی نخست در هشتم اردیبهشت (۱۳۲۴) زخمی شده و متعاقبا" دشمنان، او را به مخالفت با اسلام و قرآن سوزی متهم ساخته و بدادگستری از وی شکایت بردند این شکایت در زمان نخست وزیری محسن صدر الاشراف به جریان افتاد و کسروی به بازپرسی کشیده شد. روز بیستم اسفند ۱۳۲۴ در آخرین جلسه بازپرسی جلوچشم بازپرس بدست مخالفان مسلکی متعصب خود به ضرب گلوله و خنجر بطرز فجیعی از پای درآمد.(۲۰) و پس از ۵۴ سال و پنج ماه و دوازده روز چشم از جهان فرو بست (۲۱). به نوشته یکی از دوستداران او "کسروی را کشتند و ولی افکار و اندیشه‌های او که دستگاههای سالوس و ریا را بلرزه درآورده بود برای همیشه زنده و جاوید و فناناپذیر باقی خواهی ماند.

کسروی با خامه‌ی سحرآسای خویش سرگذشت بزرگان مشروطیت ایران را که در واقع قهرمانان گمنام برخاسته از میان مردم بودند برشته‌ی نگارش درآورد. تاریخ نشان خواهد داد که او خود یکی از همین مردان بزرگ بوده است". باوجود آنکه او را شاعر وشاعری میانه‌ای نبود در توصیف او بذکر این شعر مناسب بسنده مینمائیم که:

صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را
تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

---

(۱۹) فدائیان اسلام – سازمان وحدت کمونیستی – ۱۹۸۲ ص ۲۳– ۲۶
(۲۰) نگاه کنید به کاروند کسروی صفحه‌ی: (هفت وهشت) پیشگفتار.
(۲۰) تحقیق تیمسار محمودکی

بقلم : یك ایرانی

سرنوشت ایران چه خواهد بود؟

برای ایران روز بدی پیش‌آمده ، روز بسیار بدی . من در تاریخ ایران از هزار سال باینطرف ، روزی را که از امروز بدتر باشد پیدا نمیکنم. حادثه شوم مغول را بنظر آورده می بینم این روزهای سیاهی که در برابر ماست کمتراز آن نخواهد بود.

لشکریان مغول از آنسر کشور درآمده از اینسر بیرون میرفتند و هر شهری را که میخواستند تاراج می کردند و هر کجا که میخواستند دست به کشتار گشاده بزنان و بچگان هم ابقا نمی کردند . امروز هم اگر جنگی در میان شمال و جنوب درگیرد و بدخالت دولتهای همسایه انجامد خدا میداند تا چه اندازه مردم بیگناه نابود شده چه اندازه شهرها و ویران خواهد گردید. کسی چه داند که سرگذشت شهرهای ایران بدتراز شهرهای آلمان نخواهد بود.

من هیچگاه آرزو نداشتم که در جریانات سیاسی ،یا بهتر گویم در کشاکشهای احزاب ، دخالت کنم. آنرا شایسته خود و

خود را شایسته آن نمیدانستم. ولی با حال امروزی جای خاموشی نیست. با این پیشآمدها نمیتوان گوشهای گرفت و نشست و چشمبراه حوادث دوخت.

همه میدانیم که این گرفتاری را برای ما کشاکش حزب توده و آقای سیدضیاءالدین طباطبایی پدید آورده. این بدبختی را آنها تدارک دیدهاند. بیست ملیون مردم بآتشی که آقایان افروختهاند میسوزند.

پس ببینیم گفتگوی آنها چیست؟.. بر سر چه کشاکش می کنند؟.. چرا کشور را باین روز گرفتاری انداختهاند؟..

ببینیم بالاخره چه میخواهند؟.. برسر چه کشور راآلوده خون میگردانند؟.. چه پدرکشتگی باهم دارند؟..

ببینیم اکنون چاره این گرفتاری چیست؟.. در برابر چنین پیشآمد هراسانگیز چه باید کرد؟..

پر روشن است که در این چند سال در ایران نیروهای بسیاری در کار بوده و در ایجاد این حادثه عوامل چندیموثر افتاده: دولت شوروی، دولت انگلیس، آقا سیدضیاءالدین، حزب توده، اقلیت و اکثریت مجلس، دولتهایی که آمدهورفته، بالاخره جمعیت دموکرات آذربایجان - اینها همه در پیشآمد تاءثیر داشته.

من دولتهای انگلیس و روس را بکنار میگزارم. زیرا آنها هر یکی دولت بزرگیست و برای نگهداری خود سیاست بسیار دامنهداری را دنبال می کند. و ما از آنها گِلِه نتوانیم داشت که چرا فلان نظر را در بارهٔ کشور ما داشتهاند یا چرا فلان تصمیم را گرفتهاند. ما باید گِلِه از خودمان کنیم که زیر بار تحمیلات آنها رفتهایم.

بهرحال در اینموقع که رشته روابط دو دولت تیرشده در درحال گسیختن است سزا نمی شمارم که منهم بسخنانی در باره

آنها پردازم و خدا نکرده بگسیخته شدن آنرشته کمک کنم.

ما را این بهتر که از خود سخن رانیم و خودمانرا اصلاح کنیم. از قدیم گفته‌اند: در خانه‌ات را استوار ببند تا از همسایگانت گله‌مند نباشی.

این آتشی که در ایران افروخته شده و نزدیک بزبانه کشیدنست ما باید منشاء آنرا دسته‌بندیها و کشاکشهای داخلی ایران بدانیم و از آنها گله‌مند باشیم. من در این کتاب از تکاپوی آنهائیکه در برافروختن این آتش دست داشته‌اند سخن خواهم راند و اندازهٔ دخالت و مسئولیّت هر کدام‌را روشن خواهم گردانید.

۱ـ آقا سید ضیاء الدین:

اول باید بگویم من تا اکنون آقاسیدضیاء را ندیده‌ام و صورتاً یکدیگر را نمی شناسیم. پدرش آقا سید علی را یکبار دیده بودم و از خانواده‌اش کمی آگاهی دارم. ولی با خود او آشنا نبوده برخوردی هم پیدا نکرده‌ام. پس رنجشی در میانهٔ من او نیست و من اگر ایرادها بکارهای او گیرم جز از نظر علاقمندی بمصالح اجتماعی ایران نیست و قضاوتم کاملاً سیاسی است.

در بارهٔ آقا سید ضیاء حرف بسیار است. گفته میشود در جوانی هنگامی که روزنامهٔ شرق را می نوشته هواداری از سیاست خفه کنندهٔ روس تزاری نموده. هنگامیکه روزنامهٔ رعد را منتشر می کرده مدافع جدّی قرار داد سال ۱۹۱۹ بوده، مقالات مفصل در مورد آن بچاپ رسانیده. آنگاه آقا سیدضیاء عامل اصلی کودتای سال ۱۲۹۹ بوده است.

ولی من در اینجا بآن کارها نمی پردازم، زیرا که

نمیخواهم از مقصود خود دور افتم. آنها بیست و چندسال پیش ازاین بوده. چه بسا کسانی که در جوانی بکارهایی برخیزند و سپس پشیمان گردیده برای جبران، کارهای نیکی راپیش گیرند.

ما نمیخواهیم حساب تمام عمرش را از آقاسیّدضیاءالدّین بگیریم. در اینجا مورد نظر آن اعمالیست که دراین چند سال ازو دیده شده و دراین پیشآمد مستقیماً موثر بوده است.

در سال ۱۳۲۲ که آقاسیدضیاء از فلسطین بایران آمد و روزنامه‌های حزب توده ببدگویی ازو برخاستند و هایهویی برپا شد که پیدا بود او برای مقصدی آمده، درهمان هنگام آقاسید ضیاء کتابچه‌ای بنام "شعائر ملی" بچاپ رسانیده نشر کرد. این کتابچه را من آنزمان خواندم. اکنون هم در زیر دست دارم.

در این کتابچه آقا سیدضیاء کوشیده‌است تمام اصلاحاتی را که در زمان رضاشاه رخداده بود تقبیح کند و دربارهٔ هر یکی سخنانی گفته است.

رخت و کلاه‌یکسان که هیچکس منکر نیکی آن نتواند بود آقا سید ضیاء منکرش شده و آنوقت‌چون خودش با کلاه پوستی به‌ایران بازگشته بود برای آن محسناتی ذکر کرده و چند صفحه را پر از فلسفهٔ کلاه پوستی گردانیده.

عمارتهای چند طبقه که در تهران ساخته شده و تکانیکه در طرز معماری و خانه‌سازی در این کشور پدید آمده آقاسید ضیاء نپسندیده و ایرادهایی بآنهم گرفته است.

از سنگ‌گیلو و سیستم متریک که ما از فرانسه‌گرفته‌ایم آقاسیدضیاء بدش‌آمده. می‌گوید:چه‌شده که انگلیسها با آن نزدیکی بفرانسه آنرا نگرفته‌اند و شما با این دوری گرفته‌اید.

تغییر القبا که یکی از آرزوهای شصت و هفتاد ساله نیکخواهان این کشور است و جای گفتگو در پیرامونش نیست

آقا سیدضیاء آنرا هم نمی پسندد و در برابر واضحات به استدلالات زورکی می پردازد.

اصلاح زبان فارسی و بیرون کردن کلمات بیگانه از آن که نیز از آرزوهای دیرین ایرانیان بوده آقاسید ضیاء بآنهم تعرض می کند و باندانستن اطلاعاتی در آن زمینه بسخنرانی می پردازد.

رویهمرفته آقاسید ضیاء می گوید: ایران بایدبداند تاکه تا نیست و چند سال پیش بوده باشد و همیشه بآنحال بماند و هیچگاه آرزوی پیشرفت و اصلاحات نکند، و اگر گامهایی درراه اصلاحات برداشته است آنها را هم باز پس گردد. این نظراوست و بیکرشته استدلالاتی برمیخیزد که مسلم است مقصودش اغفال خوانندگان و پیشرفت دادن بمقصود خود می باشد.

من می پرسم: چرا؟!. چرا باید کسی در بارهٔ توده و کشور خود دارای چنین نظری باشد؟!. پیشرفت یکی از نوامیس کُونست. توده های جهان همه در پیشرفتند، چرا باید ایران درهمانجا که هست بایستد و یک گام هم برندارد؟!. این چه فلسفه‌ای دارد؟!. چه رازی در آن میباشد؟!.

کسانیکه آقاسیدضیاء را "عامل ارتجاع" می خوانند دروغ نمیگویند. من گفته‌های آنها را تصدیق میکنم. گذشته از رفتار و کردار، این کتابچه معرّف اندیشه‌ها و آرزوهای آقاسیدضیاست.

یکی از کارهای آقاسیدضیاء در این دوسال چه در مجلس و چه در بیرون طرفداری از ایلات بوده. یکروز در مجلس جمله‌هایی گفته است که من فراموش نکرده‌ام: "از مسلح شدن آنها همه نگران هستند، بنده بروحیهٔ عشایر سابقه دارم و از این قضیه دلتنگ و نگران نیستم. زیرا وقتیکه بدانند در مرکز حکومت دارند اسلحه را کنار خواهند گذاشت و از نظریه

مجلس و دولت قانونی پیروی خواهند کرد".

اینها ست جمله‌های آقا سیدضیاء. اول باید دانست که زندگانی ایلاتی یادگار دوره‌هائیست که تمدن نضج نگرفته بوده و این ایلات که در کشور ما هستند بیگانگان آنرا دلیل می گیرند که تمدن در این کشور بسیار پست است. دوم ما خودمان می دانیم که این ایلات که در کشور ما هستند تابع نظامات نمی باشند، پابند قوانین نیستند، ادارات در میان آنها تأسیس نیافته و با حال کنونیشان تأسیس نتواند یافت. آنها خود را جز تابع ایلخانی و ایل بیکی نمی شناسند. افراد ایل صد در صد بیسوادند. با آن زندگانی که دارند دیستان در میان ایشان باز نمی توان کرد و بفرض باز شدن نتیجه نمیتوان گرفت. سوم این ایلات آفت بزرگی برای امنیت این کشور هستند که هر زمان که دولت مرکزی ناتوان گردید آنها سربرافراشته بازار چپاول و تاخت و تاز را گرم میسازند. خودشان که کشاورزی نمیکنند و بآبادی زمینها نمی پردازند مانع دیگران نیز هستند. تا کنون چقدر خونها که ریخته شده. چه جنگهایی که در میانه ایلات و آرتشهای دولت رفته است.

اگر پاره ایلات نیک بوده‌اند و گاهی خدمت بدولت وکشور کرده‌اند این دلیل نخواهد بود که ما از همه ایلها و از زندگانی ایلاتی طرفداری کنیم.

اینها چیزهائیست که بارنگران سپرده میدان تهران هم میدانند. جای شگفت است که آقا سیدضیاء ندانند و بآن آشکاری وپافشاری از ایلات هواداری کند. آیا اینها جز هواداری از ارتجاع معنای دیگری دارد؟!.

یک گفتگوی دیگر که با آقا سیدضیاء باید کرد آنست که او چه در این کتاب و چه درجاهای دیگر نام اسلام را بمیان میآورد و گفتارها و کردارهای خود را بآن دین منتسب میسازد.

این ایراد دیگری باوست. زیرا بد نیست که چه آقا سید ضیاء و چه طرف مقابل او، جز درپی پیگرشته مقاصد سیاسی خود نیستند و علاقه‌ای بدین اسلام درمیان نیست. نه آقا سید ضیاء میخواهد که دین اسلام را پایدارتر گرداند و نه حزب توده علاقمنداست که اسلام را براندازد. پس برای چیست که نام اسلام بمیان می آید؟. آیا نه آنست که آقا سید ضیاء میخواهد اسلام را وسیلهٔ پیشرفت مقاصد سیاسی خود گرداند؟!. آیا نه آنست که این توهین بزرگیست که از ناحیهٔ او باسلام وارد میشود؟!. یک دین مقدسی را آنقدر کوچک می گیرند که افزار دست خود می‌گردانند!

اساساً اسلام باحالیکه دارد و مسلمانان امروز پست‌تر و کم‌قدرتر از ملل دیگر هستند جای هیچ طرفداری نیست، واگر مقصود اصلاح مسلمین و برگردانیدن آنها باسلام اولیه است آنهم کار آقا سیدضیاء و امثال ایشان نیست. پس گفتگو از اسلام بچه مقصود است؟!.

شاید آقا سیدضیاء و همفکران او بگویند: " مقصود ما از طرفداری که باسلام می کنیم جلوگیری از رواج و پیشرفت کمونیستی است " (چنانکه گاهی کسانی اینرا بزبان می‌آورند).

می گوییم اولا" کمونیستی با سوسیالیستی را مردان نیک مواهی بنیاد گزارده‌اند و اساس آن مراعات حال کارگران و رنجبران و بیچیزانست و شما نبایستی با اساس آن مخالف باشید، و اگر در بعضی مواد آن و یا در طرز اجرایش ایرادهایی بنظرتان میرسد بایستی درآن باره بگفتگو وارد شوید و با دلایل نظریهٔ خود را روشن گردانید.

ثانیا این مذاهب متعدده امروزی که جانشین اسلام گردیده از بس پایه‌اش متزلزل و ارکانش سست است دارای نیرویی که بتواند جلوگیری از کمونیستی یا از هر نظریه علمی یا اجتماعی کند نیست.

کمونیستی که یک نظریه اجتماعیست و مخالفت صریح با ادیان ندارد نمانند. این مذاهب از مادیگری که مبتنایش بانکار خدا وعالم آخرتست و تضاد صریح با اساس ادیان دارد جلوگیری نمی توانند کرد. در اروپا و آمریکا سالیان دراز است که علوم طبیعی و فلسفه مادی رواج گرفته. کشیشها می روند و در دانشگاهها آن علوم و فلسفه را درس میخوانند و رتبه های علمی (از دکتر و پرفسور و مانند اینها) می گیرند، و در هما نحال می آیند و وارد کلیسا می شوند و انجیل را باز کرده بمردم موعظه می کنند و منافاتی درمیان دوکار نمی بینند. این جز نتیجه سستی آن عقاید و از نیرو افتادن آنها نیست.

درعالم اسلام نیز همانست. سالهاست کتابهای سلامه موسی و شِبلی شُمیل و دیگران در فلسفه مادی، در زبان عربی چاپ شده و در مصر و عراق و ایران وهند و دیگر جاها انتشار یافته و ملاها، بخصوص متجددین، آنها را خوانده اندواستفاده کرده اند و بصدد معارضه نیامده اند. نتیجه آنها این شده که عقاید مذهبی در دلهایشان هرچه سست تر گردد و هرچه موهونتر باشد.

بهرحال امید آنکه بدستیاری مذاهب جلوگیری ازکمونیستی کنند بیجاست. اگر کسی در آرزوی جلوگیری از کمونیستی است باید سخنانی پایه دارتر و والاتر از گفته های کمونیستها بگوید و ایرادهایی را که بمبادی کمونیستی توان گرفت. بدلایل روشن گرداند. از اینراه است که می توان بنتیجه ای رسید.

این مذاهب کمونیستی را سست و بی اثر تواند گردانید ولی از پیشرفت آن جلو نتواند گرفت. باینمعنی اگردرایران تبلیغات کمونیستی بشود مسلمانان بعنوان آنکه مسلمان میباشند از گرویدن بآن خودداری نخواهند کرد. ولی با این عقاید درهمی که درمغزهای خود آکنده اند، اگر مبادی کمونیستی را

هم فرا گیرند، اینها را با آنها درهم آمیخته یک معجون مهوعی پدید خواهند آورد (چنانکه همین رفتار را با مشروطه کردند. آنرا گرفتند و بحال مهوعی انداختند).

روزی یکی میگفت: چون دولت شوروی دین را ممنوع گردانیده ما بمنظور مان آنست که با تثبیت اسلام از نفوذ سیاسی آندولت در ایران بکاهیم. گفتم: در این باره دولت شوروی از شما جلو افتاد. علیزاده شیخ الاسلام قفقاز بایران آمد وهمچون یک شیعه خالص و متعصب بزیارت قم و مشهد رفت و بایرانیان فهمانید که دولت شوروی دیگر جلوگیری از دین نمی کند.

مطلب را خلاصه کنیم: تَمَسُک باسلام در کشاکشهای سیاسی جز توهین بآن دین نیست و بهیچ نتیجه سودمندی از اینراه امیدوار نتوان بود.

یک ایراد دیگر باآقا سید ضیاء تعرضات توهین آمیزیست که در روزنامه های منتسب باو و در باره دولت شوروی دیده میشود. ما حق داریم بدولت شوروی درباره دخالتهایی که ما مورین آندولت در کارهای داخلی میکنند اعتراض کنیم. این حق ماست و من بآقا سید ضیاء در این باره نه تنها ایراد نمیگیرم شهامتی را که بخرج داده اند تقدیر می کنم. این کشور مال ماست و باید بنگهداری آن علاقه مند باشیم. ما هر چه ناتوان باشیم از ما ناتوانترها هم در جهان هستند و خود را اداره می کنند.

ایراد من در این زمینه نیست، در آن زمینه است که گاهی دیده ام روزنامهٔ "هور" یا دیگری از روزنامه های آقا سید ضیاء تعرضات خارج از موضوع میکنند. (مثلا" آرتش سرخ در برلین گاوها را غارت کرده یا بدخترها تعرضی نموده). اینها بروزنامه "هور" چه ربط دارد؟!. آیا سزاست که ما بیهوده تعرضاتی کنیم و کار را بجنگ و خونریزی رسانیم وباعث نابودی هزارها مردم بیگناه گردیم؟!.

عجاله در باره آقاسیدضیاء باین اندازه بس می کنیم و سپس اگر جایش بود باز ایرادهایی بایشان خواهم گرفت.

۲ ـ حزب توده:

اول بگویم من با بسیاری از سران حزب توده آشنا هستم. با بعضی دوستی هم داریم و گاهی گفتگو کرده‌ایم. اینست دوست نمیداشتم بآنها ایراد گیرم. ولی در مقام داوری نمی‌توان بدوستی و آشنایی پایبند بود. در این غائله که برای ایران پیش آمده حزب توده موثرترین عامل بوده والبته باید مسئولیت آنها نیز دانسته شود. از سوی دیگر روزنامه‌های حزب توده آزاد شده. آنها خواهند توانست بایرادهای من پاسخ نویسند تا مردم ایران در میانه قضاوت نمایند.

من خوب میدانم در میان این حزب جوانان خونگرم نیکخواه بسیاری هست که دلهاشان نیکی و سرفرازی ایران را میخواهد و برای کوشش درآنراه، بلکه برای جانفشانی، آماده‌اند و بهمین قصد در آن حزب شرکت کرده‌اند. روی‌همرفته آن حزب را نیکخواهان راه می برند. با اینحال رفتار آنها خالی از ایراد نیست.

بعقیده من در تشکیل این حزب و در روش سیاسی آن، چند اشتباه اساسی رخداده است، و من از هر کدام باختصار گفتگو خواهم کرد:

۱ ـ این حزب از روی احتیاجات ایران تشکیل نگردیده. برای آنکه مقصودم روشن گردد باید مقدمه‌ای ذکر کنم.

برای تشکیل حزب در یک کشور راه طبیعی آنست که کسانی از نیکخواهان و دوراندیشان فراهم نشینند و ببینند دردهای کشور چیست، در توده چه گرفتاری هایی هست، بچه قسم اصلاحات نیاز میباشد، با همسایگان چه رفتاری باید بود ـ اینها را

بیندیشند و ازروی بینش راه‌های چاره‌ای درنظرگیرند، وآنگاه موادی بروی کاغذ بیاورند و باهم پیمان ببندند که در راه اجرای آن مواد کوشش بکار برند و کسان دیگری را بهمدستی باخود دعوت کنند.

این طریقه تشکیل حزب است. بالاخره باید مرام یکحزب با احتیاجات توده مطابق باشد. ولی در ایران این طریقه را نمی شناسند. در این کشور طریقه‌هایی برای تشکیل حزب هست (که گفتگو از آنها در اینجا خارج از موضوعست) و یکی از آنها اینست که ببینند در اروپا چه حزبهایی هست و از یکی از آنها پیروی نمایند.

حزب توده از این راه تاسیس یافته. بنیادگزاران آن به پیروی از تشکیلات سوسیالیستی و حزبهای کارگری اروپا این جمعیت را بنیاد گزارده‌اند.

درحالیکه ایران جز از کشورهای اروپاست. در این کشور گرفتاری های بسیار بزرگتر و مهمتر از حال بدبختی کارگران و رنجبران موجوداست. یک جمعیت بایستی گرفتاریهای اساسی این توده را بدیده گیرد و نخست بآنها پردازد.

برای مثال میگوییم: در ایران پس از چهل سال هنوز مشروطه یا رژیم دموکراسی استقرار پیدا نکرده وانبوه مردم علاقه بآن ندارند. بلکه حقیقت اینست که نودونه در صد مردم از معنی مشروطه ناآگاهند. تنها نام آنرا شنیده‌اند که آنهم با ریشخندها و توهینهایی توام بوده است. از سوی دیگر از نظر عقاید موانعی در برابر مشروطه موجود است که تا آنها از میان برنخیزد مردم بزندگانی دموکراسی علاقه پیدانخواهند کرد و استقرار آن رژیم در این کشور از محالات خواهد بود.

اینست در تشکیل جمعیت، اگر احتیاجات توده درنظر گرفته میشد بایستی درگام نخست حدیثهایی برود که اینمردم

معنی دموکراسی را بفهمند و بآن علاقه پیدا کنند وبا موانعی که از نظر عقاید درمیانست مبارزه سختی آغاز گردد.

یک توده نخست باید حقایق اولیه زندگانی را بفهمد تا نوبت باصلاح معاش کارگرانش رسد. آن کارگری که شما برای اصلاح معاش او می کوشید توی خرافات غرق است و دست و پا می زند. آن کارگر آماده است سعادت خود و خانواده اش را بیک عقیده خرافی قربانی سازد. آن کارگر آماده است بعنوان آنکه شما بروضه خوانی عقیده ندازید و به تکیه احترام نمیگزارید بر شما بشورد وآن غائله اصفهانرا برپا گرداند.

آن روستایی که شما خود را حامی او گردانیده اید در توی نادانی تا گلو فرو رفته و از زندگانی چیزی نمی فهمد. شما می توانید باسخنانی او را تحریک کنیدکه بارباب دخالتی در عایدات ندهد، می توانید تفنگ بدستش بدهید که گماشتگان ارباب را بکشد. ولی اینها حال او را اصلاح نخواهد کردو از او دهقانی که همسر دهقانان آلمان و فرانسه باشدپدیدنخواهد آورد.

من گرفتاریهای کهن را که از شمار بیرونست کنار می گزارم. ما در این کشور انقلاب کردیم و خونها ریختیم و تأسیساتی بر پا کردانیدیم که یکی از آنها فرهنگ بود. یک وزارتخانه باصدها دبستان و دانشکده پدید آوردیم. ولی اکنون که می نگریم میبینیم همان فرهنگ یکی از گرفتاریهاست. وزارت فرهنگ به بچه های ما چه یاد می دهد؟.. همان تعالیم درهم و بی بهایی را که از زمان مغول و دوره های بعد از آن یادگار مانده و یکی از سرچشمه های بدبختی بوده است. جوانان ما از فرهنگ نه تنها استفاده نمی کنند، بسیاری از آنها نیروهای مغزی خود را فرسوده می گردانند.

اگر در ایران جمعیتی از روی احتیاجات کشور تأسیس

می یافت بایستی یکی هم توجه خود را باین گرداند و یکی از آرمانهایش پدید آوردن فرهنگ تازه‌ای باشد.

اینها را برای مَثَل گفتم. از اینقبیل فراوانست. اینها و مانندهای اینها بسیار ضروری تر از حال کارگران است.

در این باره با سران حزب توده گفتگوهایی رفته است. آنان دو عذر می آورند:

یکی آنکه همه گرفتاریها نتیجه فقر و احتیاجست. ما اگر با صلاحات اقتصادی موفق شویم و مردم را از فقر نجات دهیم بدبختیها از میان خواهد رفت. وقتی دراین باره اصراری داشتند و در روزنامه‌ٔ مردم گفتارهایی نوشتند. ولی این اشتباه است وهیچگاه از اصلاح معاش مردم دردهای دیگر چاره نخواهد پذیرفت. این حرف را کسانی توانند پذیرفت که از گرفتاریهای اساسی این توده (که من در اینجا از ورودبذکر آنها خودداری نمودم) تا آگاه باشند، و چون شرح این موضوع بتفصیل احتیاج دارد در اینجا از آنهم صرف نظر میکنم.

دیگری آنکه میگویند: ما عجالةً باید مردم را بر سر خود گرد آوریم و نیروی تهیه کنیم و رشته حکومت را بدست خود گیریم، آنوقت خواهیم توانست با صلاحات دست بزنیم و هر چه خواستیم انجام دهیم. ولی اینهم اشتباه است.

این سخن در ایران شیوع پیدا کرده: "باید کاری کرد و قوه را بدست گرفت. آنوقت می توان هر کاری کرد". صدها جوانان فریب اینرا خورده‌اند و کار بجایی رسیده که فلان مرد برای اما مزاده داود راه میسازد چرا که از آنراه مردم خرافه پرستِ عامی را فریب دهد و بسر خود گردآورد وبوکالت مجلس رسد، واینرا سیاستی می شمارد.

ولی اینها بسیار خامست. مردمی راکه شما اغفال کنید و بسر خود گردآورید نیرویی از آنها پدید نخواهد آمد. پاسخ

شما را روانشناسی میدهد: نیرو نتیجه عزم و اراده ، و عزم و اراده نتیجه فهم و علاقه‌مندیست .

مردمی که از مقاصد شما آگاه نیستند و با آن علاقه‌مندی پشت سر شما گرد نیامده‌اند شما نخواهید توانست در راه اجرای آن مقاصد بکارشان وادارید. بلکه همیشه ناچار خواهید بود مقاصد خود را از آنها پوشیده دارد. همیشه ناگزیر خواهید بود با نادانیها و خرافه‌پرستیهای آنها مماشات کنید. چنانکه امروز می ترسید و نمی توانید مقاصد خود را بآنها آشکار کنید همچنان آنروز خواهید ترسید و جسارت باجرای آنها نخواهید داشت .

بهرحال این عذر هم پذیرفته نیست . یک جمعیت هنگامی خواهد توانست باصلاحاتی موفق گردد که از پیش آنها را در مرامنامه خود قید کند و افراد جمعیت را آگاه گرداند و اندیشه‌ها را آماده سازد، که اگر روزی رسید وحکومت را بدست گرفت ، بی هیچ مانعی آنها را بکار بندد. تا کنون راه این بوده از این پس هم اینست .

من نمیخواهم بگویم سران حزب توده کسان فریبکاری هستند و با تأیید اصلاحات جوانان نیکخواه و حساس را فریب میدهند ، بلکه میخواهم بگویم اشتباه کرده‌اند و خودشان هم فریب خورده‌اند .

من می بینم اینها اهمیت را تنها بآن میدهند که رشته حکومت را بدست آورند ، و در آنراه بکارهایی که منافی با مقاصد خودشانست می پردازند .

در روزنامه‌های این حزب همه کلمه " ارتجاع " بکار می رود و یکی از ایرادهای بزرگی که بآقا سیدضیاء گرفته میشود آنست که پشتیبانی از ارتجاع می کند .

من می گویم : سخنتان راستست . آقا سیدضیاء طرفدار ارتجاع

است و ما هم بآن گواهی میدهیم. ولی آن تلاشی‌که شما تاکنون در برابر ارتجاع بکار برده‌اید کدامست ؟!. اگر روزنامه " ایران ما " را که از روزنامه‌های دست‌چپ بشمار است کنار گذاریم کدام روزنامه دیگر است‌که با ارتجاع به نبرد پرداخته ؟!.

ما فراموش نکرده‌ایم که هنگامیکه آقاحسین قمی را با آن ترتیب خاص برای تقویت ارتجاع بایران می آوردند شما در روزنامه خود تحلیل بی اندازه ازو نمودید و او را " اولین شخصیت دینی " نامیدید. آقا حسین قمی که بود و برای چه بایران می آمد؟.. آقاحسین قمی کسی بود که در زمان رضاشاه در موقع رفع حجاب از زنها مخالفت نشان داده و با دستوردولت از ایران بیرون رانده شده بود و دراینهنگام آورده میشدکه بدستیاری او دوباره زنها بحجاب بازگردند و بازاوقاف بدست ملایان سپرده شود. دراین چندسال بزرگترین گامیکه در راه تقویت ارتجاع برداشته شده این آمدن آقای قمی بوده که شما با نوشته‌های خود در آن شرکت کرده‌اید. شما شیخ حسین لنکرانی را، تنها بعلت مخالف و دشمنی با آقا سیدضیاء ، از متفقین خود گردانیده‌اید، آیا این تقویت از ارتجاع نیست ؟.

اگر شما اینرا نپذیرید من ناچار خواهم شد بگویم شما معنی ارتجاع را نمیدانید. ارتجاع چیست ؟.. ارتجاع آنست که کسی هواداری از عادتها و اندیشه‌های بیهوده کهنه کند و از پیشرفت یک توده بسوی بهتری جلوگیرد.

اگر شما ارتجاع را باینمعنی می پذیرید باید اقرار کنید که همدستی با لنکرانی تقویت از ارتجاع است. من با شخص لنکرانی کار ندارم . نیکست یا بد، خودش میداند، زندگانیش زندگانی ارتجاعیست.

همان آقای لنکرانی رئیس دفتر رسمی بود و از آن راه

زندگی میکرد. چون گفته شد کسیکه شغل دولتی دارد باید عمامه‌اش را بردارد او برنداشت و از محضر دست کشید و من نمیدانم در آنچند سال که بیکار بود از کجا میزیست.

بهرحال به عمامه که جز چند متر تنزیف نیست فضیلت قایل شدن، بخاطر نگهداری آن از شغل مهم و ارجمندی همچون ریاست محضر، دست کشیدن، بیکاری و مفتخواری را بدنشمردن از اندیشه‌های بیهوده، بسیار کهنه است و کسیکه مبنای زندگانیش این اندیشه‌هاست جز مرتجع نتواند بود. "مرتجع" تنها آقا سیدضیا نیست.

۲ - این حزب در سیاست دچار اشتباه گردیده. دیگران این حزب را افزاری در دست دولت شوروی میشمارند. ولی من نمیخواهم چنان تعبیری کنم. آنچه میتوانم گفت اینست که یا در نتیجه، عقاید کمونیستی و یا در سایه تشکیلات کارگری، سران حزب توده بدولت شوروی تمایل دارند و ما این تمایل را بآنان ایراد نمیگیریم. این اندازه جای ایراد نیست. ایراد در جای دیگر است که باید شرح داده شود:

سران حزب توده میگویند: در زمان رضاشاه در ایران تنها نفوذ انگلیس جاری بوده. بگفته خودشان سیاست ایران یکطرفه بوده و اکنون باید دوطرفه باشد. بهر اندازه که انگلیس نفوذ دارد شوروی هم دارای نفوذ باشد. این چیزیست که در گفته‌ها و نوشته‌های خود تکرار کرده‌اند. ولی اینسخن جای ایراد است.

زیرا ما باید بکوشیم که از نفوذ بیگانگان بکاهیم، نه اینکه بکوشیم بآنها بیفزاییم. ما باید برآن باشیم که از نفوذ انگلیس، اگر بیش از اندازه، همسایگیست، جلوگیریم، نه اینکه بخواهیم شوروی هم بهمان اندازه نفوذ پیدا کند.

برای آنکه بدفهمی پیش نیاید باید قدری روشنتر حرف

بزنم. باید دانست مسئله دوجور است: یکدفعه آنست که شما آقایان از نظر علاقه‌مندی بایران می گویید بهتر است ما با این دو همسایه بیطرفی نشاندهیم و هر دو را بیک چشم ببینیم و با هر دو یکرفتار کنیم. یکدفعه هم اینست که شما در ایران به حفظ مصالح دولت شوروی می کوشید و اصرار دارید که چون انگلیسها فلانقدر نفوذ دارند باید شوروی هم دارا باشد. فلان امتیاز چون بانگلیس داده شده باید نظیر آن به روس داده شود.

باید دید کدام یکی از این دوتاست؟. شما از کدام راه پیش می آیید؟ اگر از راه اول پیش می آیید من با شما هم عقیده‌ام. من هم می گویم ما باید تا بتوانیم در میان دو همسایه تفاوت قایل نشویم و با هر دو یکرفتار کنیم چیزیکه هست این همیشه نتواند بود. چه بسا که ما یکروز خواستیم فلان امتیاز را بدولت انگلیس بدهیم و نظیرش را بدولت شوروی ندهیم. صلاح خود در آن دانستیم. دولت شوروی نباید از ما برنجد.

و اگر از راه دوم پیش می آیید و مقصود شما آنست که در ایران بحفظ مصالح دولت شوروی بکوشید و تمایل شما با آندولت تا باین اندازه رسیده البته جای ایراد است. یک ایرانی چرا باید در اندیشه توده‌وکشور خود نباشد وغمخواری بدولت بزرگی همچون شوروی کند. من گاهی در روزنامه‌های شما گفتارهایی دیده‌ام که نپسندیده‌ام. روزی در روزنامه‌ای گفتاری دیدم در آن زمینه که در یونان منافع دولت شوروی مورد رعایت نبوده و تعجب کردم. با خود گفتم: دولت شوروی برای حفظ منافع خود، چه در یونان و چه در جاهای دیگر، صدها مردان سیاسی دارد، هزارها ژنرال و افسر دارد، ملیونها آرتش دارد. یک ایرانی را چه شده که کشور بدبخت خود را

فراموش کند و بچنان دولت بزرگی غمخواری نماید. یادم افتاد آن مثلی که در آذربایجان می گویند: " انگشت توانگری را چلقو برید و بیچیز پیراهن خود را پاره کرد که آنرا ببندد".

گاهی دیده‌ام کسانی میگویند: " ما چون نمیتوانیم از نفوذ دولت انگلیس جلوگیری کنیم و خودمان آن توانایی را نداریم تا چار بدولت شوروی توسل می جوییم. من بهتر میدانم این موضوع را خلاصی کرده بدانیم تا چه اندازه راست است". بدانیم چرا ما نمی توانیم از نفوذ دولت انگلیس جلوگیری کنیم.

نخست می پرسم: نفوذیکه دولت انگلیس در ایران اعمال میکند چیست؟. از چه راهست؟.. آیا دولت انگلیس با توپ و تانک ما را مجبور میکند که فلان کار را بکنیم یا نکنیم؟. آیا ماءمورین خود را بایران می فرستد که بیایند وکارهایی که میخواهند بکنند؟..

آن نفوذ دولت انگلیس که گفته میشود بیش از این نیست که مردان سیاسی ما کسان سست نهاد و کوتاه اندیشه‌اند و از طرف دیگر یک راه روشنی برای سیاست این کشور در پیش روی خود ندارند، اینست پیروی از نظریه نمایندگان سیاسی دولت انگلیس می نمایند. من تفسیر دیگری برای "نفوذ دولت انگلیس در ایران" نمی شناسم.

اکنون اگر در ایران جمعیتی از مردان غیرتمند و نیکخواه تشکیل یابد و آنها از روی فهم و بینش و دوراندیشی راه روشنی برای سیاست این کشور پیش گیرند وحز دربند مصالح ایران نباشند و با هر دو همسایه بیطرفانه و از نظر منافع ایران رفتار کنند ـ آیا باز نفوذ دولت انگلیس مؤثر خواهد بود؟!. آیا جلو آن نفوذ گرفته نخواهد شد؟!.

پس چطور می گویید نمی شود؟!. شما چرا این نکردید که

بجای تشکیل آن حزب متمایل بشوروی بتشکیل یک چنین جمعیت ایرانخواه بسطرف کوشید؟!. اگر میکوشید چه مانعی در جلو داشتید؟!.

آنگاه شما می گویید: برای جلوگیری از نفوذ انگلیس توسل بدولت شوروی می کنیم. من می پرسم: دولت شوروی باچه وسیله از نفوذ دولت انگلیس (نفوذی که آنرا تفسیر کردیم) جلو می گیرد؟!. آیا او جلوگیری از نفوذ دولت انگلیس می‌کند یا خود طالب همان اندازه نفوذ میشود و گرفتاری کشور دو برابر میگردد؟!. بگفته عوام شما رفتید آب بیاورید کوزه راهم شکستید و تهیدست بازگشتید.

بحرفهای شما ایراد بسیار است. عنوان بدست مدعیان خود داده‌اید که شما را بیگانه پرست خوانند. شما چرا نیندیشیدید که دولتهای انگلیس و شوروی با آن همچشمی سخت که در میان خود دارند، هنگامیکه در این کشور هر دو دارای نفوذ باشند همیشه دربرخورد وتصادم خواهند بود و ما هرروز با ماجرای تازه‌ای روبرو بوده، روز آسایش نخواهیم دید؟!.

چرا نیندیشیدید که با جاری بودن نفوذ هر دو دولت در این کشور آخرین نتیجه، با تقسیم این کشور بمناطق نفوذ (از روی نقشه پیمان ۱۹۰۷) خواهد بود و با پیش آمدن جنگ و خونریزی که هر دو باین کشور مایه بدبختی و نابودیست.

من نمیخواهم بیش از این بشما ایراد گیرم. من شما را بدخواه ایران نمیدانم وناچارم بگویم اشتباه کرده‌اید. ناچارم بگویم دوراندیشی ننموده‌اید.

شما اگر بدولت شوروی تمایل دارید داشته باشید، توده شوروی با آن فداکاری در راه آزادی جایش در همه دلهای آزادیخواه بازاست، ولی شما می بایست مصالح کشور خود و حفظ آسایش اینمردم را باحساسات خود مقدم دارید.

۳ ـ در ایران یکرشته اندیشه‌های اشتباهی بوده که در رفتار حزب توده مؤثر افتاده است. اولا" در ایران چنین عقیده‌ای هست که ایرانیان قادر بادارد کردن خود نیستند. منشاء این عقیده همانا شکستهایست که از چهل سال باینطرف در میدانهای تلاش بهره ایرانیان گردیده.

در این کشور غیرتمندان پیش افتادند و انقلاب پدید آوردند و آخرش جز رسوایی نبود. در جنگ جهانگیر گذشته آزادیخواهان بمهاجرت پرداختند و پایانش جز سرافکندگی نبود. وزارتخانه‌ها و اداره‌ها بشکل اروپایی برپا کردیم و حالش همانست که همه میدانیم. بروزنامه‌نویسی پرداختیم و این نتیجه تنگ‌آلود بدست آمد... از هیچ کاری نتیجه‌ای که میخواستیم برنداشتیم.

این نافیروزیهای پیاپی عنوان گردیده که دسته بزرگی در ایران ورد زبان ساخته‌اند: "نمیشود، ایرانی نمیشود!" و با این بهانه خودشانرا آسوده گردانیده‌اند و با بیحسی و بی‌پروایی روزگار می گذرانند. اما جوانان حساس و غیرتمند که نمی توانند بی پروایی نمایند و روزگار بگذرانند خودرا ناچار می بینند که بیک دولتی استناد کنند و چاره دردهای ایرانرا ازو بخواهند.

ثانیا" در باره نفوذ انگلیسها و دخالت آنها درکارهای ایران مبالغه‌هایی هست و گزافگوییهایی رواج پیدا کرده. در این کشور علتهایی هست که باعث بدبختی توده گردیده، ولی مردم آنها را درنظر نمیگیرند وهرچه می شود می گویند: "انگلیسها کردند"، "انگلیسها نمیگزارند". بدبختی خود را از ناحیه انگلیسها میدانند.

این کار رازی هم از نظر روانشناسی دارد. آدمی بیش از همه اسیر طبیعت خود می باشد. یکی از سخت‌ترین کارهاست

که آدمی نواقص خود را بگردن گیرد و اگر تقصیری ازو سرزده زبان باعتراف گشاید . آدمی همیشه مایل است گناه را بگردن دیگران بیندازد ، برای نافیروزیهای خود عللی از خارج نشان دهد .

افسانهٔ بخت و سرنوشت از اینجا پیدا شده . کسیکه از کوششهای خود نتیجه برنمیدارد نمیتواند بگردن گیرد که خودش کوتاهی نموده و میگوید : بخت یاری نکرد ، یا می گوید : سرنوشتم این بود .

ما دیده‌ایم دو نفر که با هم گلاویز میشوند و بسر و روی یکدیگر می زنند همانکه خشمشان فرو نشست و پشیمان گردیدند می نشینند و می گویند : " شیطان لعنت ، دیدی چکار کرد ! " . گناه خود را بگردن شیطان می اندازند .

اینها نتیجهٔ حس خود خواهیست که همهٔ مان گرفتارش می - باشیم . در بارهٔ کارهای کشور نیز بایرانیان خوش می افتد که بآلودگیهای توده خود گردن نگزارند و هر کسی خود را آراسته و پیراسته شمارند و همهٔ گناهها را بگردن انگلیسها بیندازند .

این خود موضوعیست که این توده بیمار است بسیار هم بیمار است . من اگر بخواهم بیماریهای این توده را شرح دهم از موضوع پرت خواهم افتاد . ولی دیگران این را نمی پذیرند . توده را سالم تصور کرده علت نافیروزیهای خود را انگلیس می دانند .

من میخواهم این موضوع را هم حلاجی کنیم . با یک بررسی حقیقت را روشن گردانیم .

برای مثل می گویم : در این چهار سال که دورهٔ آزادی و دموکراسی نامیده میشود ایران بطور محسوس و آشکار دچار ارتجاع گردیده . باین معنی کارهای ستوده و سودمندی که در

سالهای گذشته رخداده بود در این چند سال بازپس گردانیده شده :

ایلات که بزیر انتظام آمده بودند بحال اول بازگشتند، رخت و کلاه یکسان بهم خورده هیکلهای سخریه آور دوباره در خیابانها نمودار شدند، سینه‌زنی و قمه‌زنی و این قبیل اعمال وحشیانه ماه محرم که ممنوع شده بود دوباره آزاد گردید، زنها که از چادر بیرون آمده بودند آزادی یافتند که بآن بازگردند، درویشها و گل مولاها مجاز شدند که در بازارها بگدایی پردازند. از این قبیل کارها که همه میدانند ونیاز بشمردن نیست. در بعضی شهرها کار بجایی رسید که گرمابه‌های نمره را بسته خزینه‌های عمومی سراپا کثافت را که بسته شده بود دوباره بازکردند.

اینها لطمه بزرگی بآبرو و حیثیت ایران بود. بیگانگان چنین نتیجه گرفتند که این توده لایق آزادی نیست. اگربحال خود باشد یک گام بسوی پیش نخواهد رفت، بلکه بازپس خواهد گردید.

اکنون شما از هر ایرانی بپرسید میگویند: "انگلیسها کردند! انگلیسها طرفدار ارتجاعند!" ولی آیا اینسخن راست است؟.

من دور نمیدانم که انگلیسها خواهان چنین چیزی باشند. دور نمیدانم که ساستشان اینرا اقتضا کند. ولی آیا انگلیسها یادداشت بدولت ایران داده این کارها را از آندولت خواستار شدند؟!. آیا سالدات گارده دولت ایرانرا مجبور گردانیدند؟. پس چطور می گویید: انگلیسها کردند؟!.

چرا شما حقیقت را از نظر دور میدارید؟.. در این چند سال ما همه‌مان در ایران بوده‌ایم و میدانیم این ارتجاع چگونه جریان پیداکرده.

از روزیکه رضا شاه از کار افتاد و فروغی نخست وزیر گردید راه این ارتجاع گشاده گردید. فروغی در نخست ملاقات خود با روزنامه‌نویسها گفته بود: " بدین هم باید حمایت کرد". برروشن است که مقصود او از دین چه بود. روزنامه نویسها از فردا شروع کردند نغمه‌های ارتجاع نواختن. پس از آن هر دولتی که آمد با ارتجاع حمایت کرد. روزنامه‌ها نیز یا آشکاره پشتیبانی نمودند و یا بخاموشی گراییدند.

در این ارتجاع همه وزراء که آمده و رفته‌اند دست داشته‌اند، روزنامه‌ها شریک جرم بوده‌اند، آقا سیدضیاء با تشکیلات خود عامل مؤثر مهمی بوده، روزنامهٔ رهبر با آن تحلیلی که از آقا حسین قمی کرده شرکت در این کار نموده، روزنامه نجات ایران با آن مدیحه‌ها که بحاجی آقا حسین بروجردی نوشته دخالت مؤثری داشته، و همچنان دیگران هر کسی درنوبت خود باین کار دخالت نموده.

در یک کاریکه اینهمه دستها از داخل ایران دخالت داشته، شما همه را فراموش کرده می گویید: انگلیسها کرده‌اند.

ما وقتیکه نام وزرا را می بریم می گویند: "آنها عُمّال انگلیسند". بسیار خوب، دیگران چه می گویند؟! شما که خود تان سُست و ضعیف است که هر کسی حاضر است بخاطر یک نفع آنی بلکه بخاطر یک نفع موهوم، تیشه بریشه مصالح اساسی کشور بزند چه جای گِله از بیگانگانست.

میدانم بسیاری از خوانندگان تصور خواهند کرد که من از انگلیسها دفاع می کنم. ولی اینطور نیست. من با انگلیسها کاری ندارم. آنها خودشان دفاع کنند. من مقصودم اینست شما که اینراه را پیش گرفته‌اید و آلودگیهای خود را بروشنا ورده تمام گناهها را بگردن انگلیسها یا دیگران می اندازید، از اینراه بجایی نخواهید رسید. شما که میخواهید هر کسی هر

خیانتی خواست بکند ولی برو نیاورده خود را معصوم وبیگناه جلوه دهد و در آخر،گناه را بگردن انگلیسها اندازد، با این ترتیب شما همیشه در توی بدبختی خواهید ماند.

من وقتیکه خوب می اندیشم شما میخواهید با طبیعت بجنگید ، میخواهید قانون آنرا بهم زنید، میخواهید نیک نباشید و از جهان نیکی بینید.

روزی بیکی گفتم: " شما از یکسو از دست ارتجاع ناله می کنید و فریاد می کشید و از یکسو بارتجاع کمک می کنید. آن حاجی آقا حسین بروجردی که شما آنهمه تحلیل کرده‌اید در بروجرد کسی از ترس او بحمام نمره نمی تواند رفت".

گفت: " ما با آن مقصد بزرگیکه داریم بایدبااحساسات عمومی مماشات کنیم".

گفتم: " کیست که برای گناه خود عذری نتواند آورد و یا بِاَغراض خود رختی نتواند پوشانید؟!. ولی آیا حقیقت تغییر خواهد یافت؟!. آیا طبیعت فریب خواهد خورد؟!..".

بیش از این بسخن دامنه نمیدهم. در ایران دراین زمینه مبالغه شده و آنچه من دانسته‌ام سران حزب توده دراین زمینه مبالغه‌شان بیشتر است. آنها کارهای نیکی را که در ایران رخداده همچنان بانگلیسها منسوب می سازند و بآنها نیز با نظر بدبینی می نگردند. مثلا" جنبش مشروطه را آنها یکسره از ناحیهٔ انگلیس می شناسند. درحالیکه چنان نیست واین اشتباهی از ایشان است.

جنبش مشروطه در همه کشورها رخداده بود در ایران هم بایستی رخ دهد. از زمان ناصرالدّینشاه چنین اندیشه‌ای بایران راه یافت و صدها کسان جان خود را بخطر انداخته به پیشرفت آن اندیشه کوشیدند. چیزیکه بود چون زمینه‌ای آماده گردیدو نتیجه نزدیک شد انگلیسها آنرا با سیاست خود موافق یافته

کمک کردند و برخی از هواداران خود را در میان آزادیخواهان وارد گردانیدند.

در پیشرفت مشروطه در ایران بیش از همه کوششهای مردانهٔ علی مسو و حاجی علی دوا فروش و سید حسینخان عدالت و دلاوریهای ستارخان و باقرخان و یفرمخان وحیدرعمواغلی دخالت داشته است که با انگلیس و سیاست آن کمترین ارتباطی نداشته‌اند.

آدم وقتیکه با سران حزب توده صحبت می کند می بیند در نظر آنها درجهان جز دو رشته کار نیست: یکرشته کارهائیکه انگلیسها از نظر حفظ سیاست سرمایه‌داری خود می کنند. رشته دیگر کارهائیکه شورویها برای مبارزه با سرمایه‌داری انجام میدهند. دیگران هیچ کاره‌اند و دارای هیچ اختیاری نمی‌باشند.

مثلاً" در باره رضاشاه عقیده دارند که جز آلتی در دست سیاست انگلیس نبوده است و هر چه کرده بدلخواه آنها کرده. در حالیکه چنین نیست.

همه میدانیم که رضاشاه لشکرکشی بخوزستان کرد و آن مخالف سیاست انگلیسها، بلکه مخالف میل آنها بود و کار باعتراض و یادداشت دادن انجامید.

در محاکمه مختاری که حزب توده در آن دخالت داشت پروندهٔ شهربانی شیخ خزعل بدست افتاده دانسته گردید که در سال ۱۹۱۴ که جنگ با آلمان و عثمانی آغاز شده بود انگلیسها با خزعل پیمانی بسته بوده‌اند که برطبق آن خزعل در تحت حمایت انگلیس باشد وبا دستور آنها رفتار کند و انگلیسها نیز حکومت خوزستان را در خانواده شیخ ارثی ودائمی شناسند.

با اینحال رضاشاه لشکر بر سر خزعل فرستاده و ترتیب او را بسمزد و دولت را در خوزستان دارای اقتدار گردانید. در آن قضیه سید حسن مدرس مخالف رضاشاه بود، که چه در مجلس و چه در بیرون، کارشکنیهای بسیار کرده آشکار بخزعل حمایت

نشان میداد.

با اینحال شما رضاشاه را آلت سیاست انگلیسها میشمارید و مدرّس را یکی از قهرمانان ملت بحساب می آورید. اینست نمونه‌ای از وارونه بودن حقایق در این کشور.

اگر رضاشاه افزار دست انگلیسها بوده پس چرا برای ایران آرتش تهیه کرد؟!. چرا ایلات را بتحت اقتدار دولت درآورد؟!. چرا زنها را از چادر و چاقچور بیرون کشید؟!چرا از قمه‌زنی و زنجیرزنی و دیگررسواییها جلو گرفت؟!.

شما از یکسو می گویید انگلیسها طرفدار ارتجاعند واز یکسو رضاشاه را که کارهایش بضد ارتجاع بوده آلت دست انگلیسها میخوانید. من نمیدانم این دو سخن با هم چگونه سازگار است؟!

میدانم خواهند گفت: از رضاشاه دفاع می کنند. ولی چنین نیست. رضاشاه اگر دفاع لازم داشته پسرش شاه ایرانست ایشان بهتر میتوانند دفاع از پدرشان کنند.

من از حقیقت دفاع می‌کنم، از تاریخ ایران دفاع می‌کنم. در این چند سال تاریخ هم لگدمال شد و راهش گم گردید. من عادت نکرده‌ام سخنی را برخلاف حقیقت بشنوم و بدفاع قادر باشم و خودداری نشاندهم.

من از رضاشاه حز گزند و زیان ندیدم. از این شاه جانشینش هم کمترین نیکی ندیده‌ام و اگر بگویم بدی هم‌دیده‌ام دور نرفته‌ام. این دلیل حقیقت پرستی منست که ازکسانیکه بدی دیده‌ام هواداری نشان میدهم و از گفتن حقایق باز نمی ایستم.

بهرحال این دو اشتباه در ایران ریشه دوانیده: یکی اینکه ایرانیان قادر نیستند خودشان خود را راه برند. دیگری آنکه همه کارهای ایرانرا انگلیسها میکنند. اینها باعث شده که تمایل بدولت شوروی بیشتر گردیده.

ولی باز باید گفت: اینها اشتباه است. جهت ندارد ایرانیان خودشان خود را راه نتوانند برد. اینها چه‌چیزشان از دیگران کمتر است؟!. اگر گرفتاریهایی هست باید بچاره آنها کوشید. در بارهٔ دخالت انگلیسها نیز مبالغه میشود. قضیه بیش از آن نیست که وزرای ایران از سست‌نهادی پیروی از نظر آنها می کنند. برفرض که انگلیسها چیزهایی دربارهٔ ما میخواهند، ما هنگامیکه گردن نگزاریم و زیر بار تحمیل نرویم قضیه پایان پذیرفته.

اینها ایرادهاییست که بحزب توده از نظر تشکیل و مرام وارد است. اما از نظر عمل، بدیهیست که اقدام و رفتار تابع اندیشه و مرام است.

ما دیدیم از هنگامیکه آقا سیدضیاء از فلسطین آمد این دو دسته باهم کشاکش آغاز بدند. دو سال ونیم چند روزنامه از آنسو و چند روزنامه از اینسو باهم نبرد کردند. هزارها تون کاغذ سیاه کردند، سخنان زشت بهم نوشتند. توهینهای بسیار کردند، سرانجام نتیجه اینست که کشور را میدان جنگ و خونریزی ساخته‌اند.

آدم وقتیکه فکر میکند آیا کشاکش برسر چه بوده نمی‌تواند بخود پاسخ درستی بدهد. تنها دو موضوع در روزنامه‌ها انعکاس یافته:

یکی آنکه آقا سیدضیاء مرتجع است. می گویم: بسیار خوب، ولی شما که با ارتجاع مبارزه ندارید. آنگاه دربارهٔ یک مرتجع اینهمه هایهوی چیست؟!. می توانستید شما هم یکدفترچه در برابر "شعائر ملی" آقا سیدضیاء بنویسید و انتشار دهید و اثر آنرا از میان برید.

دیگری آنکه آقا سیدضیاء هوادار سیاست یکطرفه است: می گویم: بسیار خوب. ولی همانکه هواداری از سیاست یکطرفه

غلط است هواداری از سیاست دوطرفه نیز غلط است. ایرانیان باید در اندیشه خود باشند. مال متوفی نیست که بر سرتقسیم آن کشاکش باشد.

ظاهر قضیه اینست که کشاکش بر سر منافع انگلیس و روس است. آقا سید ضیاء کارکُن انگلیس می باشدوحزب توده کارکُن روس، عقیده اکثر مردم نیز براینست. اکثر مردم این کشاکش را جز بر سر منافع دیگران نمیدانند.

ولی من چون می‌اندیشم و در میان حزب توده آن جوانان باقهم و حساس را بچلو چشم می آورم می بینم این راست نیست ناچار میشوم بگویم اشتباه درمیانست. جوانان ایران نمی‌توانند کشور را با این حال بدبختی ببینند و چاره را هم در تمایل بدولت شوروی می پندارند، و این تمایلست که آنها را تا باینجا می رساند.

بهرحال در این گرفتاری که برای ایران پیش آمده چه حزب توده و چه آقاسید ضیاء وهمدستان او مسئولیت عمده را دارند.

۳- اقلیت و اکثریت مجلس:

اکنون بیائیم بر سر اقلیت و اکثریت مجلس. من نمیخواهم تاریخچه این مجلس را بنویسم و از همه بدیها یا نیکیهای آن سخن رانم. بلکه میخواهم تنها از دخالت آن در این قضیه سخن رانده اندازهٔ مسئولیت آنرا نیز معیّن گردانم:

باید گفت اولاً" مجلس چهاردهم از روز نخست میدان کشاکش گردید. میدان غَرَضرانی شد، وکلا بیکدیگر توهینهای زشت کردند، آبروی همدیگر را بردند، مجلس را که بی اعتبار بود بی‌اعتبارتر گردانیدند.

مجلس دزدخانه نامیده شد و چون تحقیقات بعمل آمد دانسته شد از بعضی از نمایندگان کارهایی سرزده که زشت‌تر از دزدی بوده ، زشت‌تر از راهزنی بوده .

ثانیاً " از مجلس کارهایی سرزد که جز غَرَض‌ورزی معنایی نداشت . برای مثل می گویم : اعتبارنامهٔ پیشه‌وری را چرا نپذیرفتند؟.. علتش چه بود؟!. آیا اکثریت حق دارد بدلخواه یکی را بپذیرد و یکی را نپذیرد؟. اگر می گویند : پیشه‌وری هوادار شوروی بود هوادار شوروی دیگران هم بودند ، پس چرا تنها این را بکنار زدند؟!. اگر می گویند انتخابش طبیعی نبود ، اولا من آنچه شنیده‌ام انتخاب پیشه‌وری از تبریز طبیعی بوده است . ثانیاً " کسانیکه انتخابشان طبیعی نبود در مجلس بسیار بودند . فلانمرد که یکعمر در تهران زیسته در اینجا هر چه تلاش کرد بجایی نرسید و از فلان گوشه آذربایجان ، از شهریکه ده نفر او را نمیشناختند ، وکیل درآمد . پس چرا او را رد نکردند؟!. آیا اینها جز دیکتاتوری معنایی دارد؟!.

تصور نشود من میخواهم از پیشه‌وری طرفداری کنم ، یا چون اکنون در آذربایجان یکی از سران دموکراتست میخواهم به دلجویی بپردازم . من آقای جعفر پیشه‌وری را تا کنون ندیده‌ام و کمترین آشنایی ندارم و او را هم دلجویی نمیخواهم . من طرفداری از حقیقت می نمایم . این یک نمونه از کارهای بد مجلس بود .

ثالثاً " در قضیه صدرالاشراف مجلس یکباره میدان نبرد گردیده تنها آن ماند که نمایندگان قمه‌وغداره بندند و در سالون مجلس شکم یکدیگر را پاره کنند .

ما ندانستیم اکثریت چه مُحَسناتی در صدرالاشراف دیده بود که در چنان هنگامی او را برگزید! چه مزایایی در او سراغ داشت که در دیگران نبود؟!.

در بارهٔ صدرالاشراف ما هر چه انصاف بخرج دهیم باز چند ایراد بزرگی باو وارد است:

نخست او نام بدی در تاریخ مشروطه بیادگار گذارده. در آنروزیکه مردان غیرتمند در برابر استبداد بالا افراشته، برای استوار گردانیدن بنیاد مشروطه می کوشیدند، اینمرد در نتیجهٔ نافهمی و غرض ورزی با مشروطه‌خواهان دشمنی نموده، افزار دست هواداران استبداد گردیده، عضو انجمن آل محمد بوده، در باغشاه مستظفی کرده. این بدنامی نبایستی فراموش گردد.

دوم صدرالاشراف مرد بیدانشیست که نه چیزی از زبانهای اروپا می داند و نه از اوضاع جهان آگاهست. دانسته‌های او بیش از اندازهٔ یک پیشنماز محلّه‌ای نیست.

سوم بسیار کهنه اندیش است. در واقع یک آخوند حسابیست و به خرافات عامیانه پابند است.

چهارم اینمرد بانّداری وارد میدان زندگی شده و اکنون دارای ثروت هنگفتی می باشد. یکمرد وقتیکه بکارهای اجتماعی دخالت کرد و در ادارات دولتی دارای مقامی بود تحصیل ثروت برای او دشوار نخواهد بود. لازم نیست رشوه بگیرد. غیر از رشوه راههای استفاده فراوانست. چیزیکه هست باید مصالح کشور را زیر پا گذاشته همه را قربانی استفاده گردانده، باید وظیفه خود را فراموش سازد. از اینراه است که می توان ثروتمند گردید. اینست گسانیکه از دخالت در کارهای اجتماعی ثروت پیدا کرده‌اند حُسن عقیده، به آنها نتوان داشت.

اینها عیبهاییست که در محسن صدر هست و جای انکار هم نیست. با اینحال اکثریت مجلس او را به نخست وزیری برگزید، و چون روزنامه‌ها و آزادیخواهان و اقلیت تا خرسندی نمودند ایستادگی نشانداد. از اینسو اقلیت لجاجت نموده[۲] او پستر-

کسیونرا پیش کشید و چند ماه مجلس بحال وقفه افتاد. هر چند روز یکبار کشاکش بمیان آمد، سخنان زشتی درمیانه گفته شد. در همان هنگام مدرالاشراف، بجای آنکه اقتضای موقع را فهمیده کناره جوید و بآن کشاکش خاتمه دهد، با صد پرروئی نشست و کارها را دنبال کرد و بخشم آزادیخواهان افزوده آنها را از حال اعتدال بیرون برد، که باید گفت در آنزمان بود که تخمهای فتنه که از چند سال پیش در این کشور پاشیده شده بود، آبیاری شده سر از خاک برآورد.

در آن قضیه اقلیت و اکثریت هر دو لجاجت کردند. ولی ایراد بیشتر با کثریت متوجه بود. زیرا آنها رشته کارهای این کشور را بدست داشته مسئولیت بزرگی بگردن گرفته بودند. این بود نبایستی لجاجت کنند. نبایستی تنها در بند پیشرفت دادن بسخن خود باشند.

آنها بایستی مصالح توده را بهر چیزی مقدم دارند. بایستی در نظر گیرند که از آن ایستادگی که در برابر اقلیت و روزنامه‌ها می‌نمودند، چه نتیجه حاصل خواهد شد، اگر شورویها در شمال عکس‌العملی نشان دادند چه اشکالاتی پدید خواهد آمد. آنها نمی توانستند بگویند ما چون اکثریت داریم حرف خودرا پیش خواهیم بُرد، هر چه باداباد! این با مسئولیتی که بگردن داشتند منافی بود.

یکچیز که در این کشاکشها دانسته شد آن بود که این اکثریت در میان خود دارای اتحاد نظر نمی باشند و مسلک و مقصد روشنی درمیان آنها نیست. و اگر در انتخاب یکنخستوزیر توافق می کنند بیش از همه از روی اشتراک منافع می باشند، و اینست پس از چندی آن توافق بهم میخورد و کابینه متزلزل می گردد. می باید گفت: این ننگ بزرگی در تاریخ دوره چهاردهم مجلس شوریست.

یکی از چیزهائیکه در ایران مایه بدبختی شده اینست که دخالت در کارهای اجتماعی کسب گردیده. کسانیکه درکارهای اجتماعی دخالت می کنند از آنراه نان میخورند، دارایی می اندوزند. این رفتاریست که از آغاز مشروطه در ایران رواج یافته و شما بیگمان باشید که یکی از علل رسوائی مشروطه همین بوده.

مردک خود را کاندید وکالت می کند و با وسایل نامشروع وکیل میشود برای آنکه از نفوذ نمایندگی استفاده کند و بمعاملات نامشروع دولتی وارد شود و با ازاین و از آن پولها گیرد و کار انجام دهد. این رذالت و پستی در اکثریت دوره چهاردهم بیش از همیشه نمودار گردید.

بهرحال در این غائله نمایندگان مجلس از مسئولیت بری نیستند. اگر روزی پای داوری بمیان آید، باید همه را، چه اقلیت و چه اکثریت، بدادگاه کشانید. اینها یا نمی فهمیدند ملاح کشور چیست و یا فهمیده نمی کردند. در هر دوصورت گناهکار می باشند.

آمدیم بموضوع تحریم انتخابات در بودن ارتشهای بیگانه من باین کار مجلس ایراد ندارم. مجلس خواسته است آرزوی خود را در بارهٔ تهی شدن ایران از ارتشهای بیگانه اظهار کند، خواسته است باینموضوع علاقه مندی نشان دهد. از سوی دیگر پیداست که با بودن بیگانگان در ایران انتخابات خالی از اشکال نخواهد بود. پیداست که هر دو طرف دخالت خواهند کرد و هر یکی خواهد کوشید هواداران سیاست خود را بنمایندگی رساند، و با چنان وضعی جای گفتگو نیست که مجلس آینده بدتر از این مجلس خواهد بود و رسوائی بیشتر از این خواهدگردید.

پس بدنبوده که انتخابات دورهٔ پانزده به پس از تهی شدن ایران از ارتشهای بیگانه بماند. این کار مجلس درخور

تحسین است. ولی باید دید اگر بیرون رفتن بیگانگان بتأخیر افتاد تکلیف کشور چه خواهد بود؟.. آیا این فترت و آشفتگی را بیشتر نخواهد گردانید؟.. آیا کار بدیکتاتوری نخواهد کشید؟.. پرسشهایست که پاسخی برای آنها اندیشیده نشده.

۴ـ کابینه‌هایی که آمده و رفته‌اند:

در این دوسال ونیم که یکطرف حزب‌توده بوده و یکطرف آقاسید ضیاء و پیروان او و همیشه این دو دسته باهم کشاکش کرده‌اند، هر باقهمی میدانست که پایان آن کشاکش بسران خطرناک می باشد. هر کسی میدانست که با ارتباط قطعی که این دسته‌بندیها با سیاست همسایگان دارد در آینده غائله بزرگی در این کشور برپا خواهد گردید.

دولتهایی که دراینمدت آمده و رفته‌اند، از این حیث مسئولند که بایستی فتنه تا بزرگ نشده جلوگیرند. بایستی دوراندیشی نمایند و چاره‌هایی بدیده گیرند.

ممکنست ما این اندازه را بآنها ایراد نگیریم. چه میدانیم این کابینه‌ها که آمده و رفته‌اند آن پایداری و استواری را نداشته‌اند که بتوانند در مصالح کشور غور کنند و دراندیشیها نمایند. آنگاه چنانکه میدانیم بسیاری از ایشان وزرات پیشگانی بوده‌اند که وزارت را شغلی میدانند و جز دربند آن حقوق گزافی که چندماهه خواهند گرفت نمی باشند. اینها کدام اندیشهٔ سیاسی را بر سر میدارند؟!. تاکنون کدام شایستگی را از خود نشانداده‌اند؟!. مثلاً" ساعدمراغه‌ای که بوده و چه بوده که ما ازو توقع دوراندیشی در بارهٔ کشور داشته باشیم؟!.

از این باره میتوان معذورشان داشت. چیزیکه هست

آنها در این اندازه هم نایستاده با رفتار خود بآتش دامن زده‌اند:

نخست آنها با رتجاع هواداری آشکار کرده بنومیدی آزادیخواهان افزوده‌اند. من نمیدانم آنها چه عذری در این باره دارند؟. اگر روزی پای محاکمه بمیان آید از آن پافشاری که در زمینه بازپس گردانیدن ایران نشان داده‌اند چه پاسخی خواهند گفت؟! ساعدمراغه‌ای که تامش را با توهین بردم بیجهت نبود. اینمرد که دوبار کابینه تشکیل داد دشمنی خود را با ایران - با آن کشوریکه همه چیزش ازوست - بجایی رسانیده که با نفوذ دولتی بازدیاد گدایان و ولگردان سعی کرده و بدست یک سید گردن کلفت گدایی، نوشته دولتی داده.

دوم آنها در میان دودسته متخالف بیطرفی ننموده‌اندکه باری مقام و احترام دولت را محفوظ دارند. آنها بایستی یا با حزب توده مخالفت آشکار کنند و با زبان منطق زیانهای آن را بکشور و بسیاست دولت روشن گردانند و آنرا ببندند، و یا چون ببودنش اجازه داده بودند جدایی درمیانه آن با حزب آقاسید ضیاء نگزارند و مخصوصاً" در مقام اجرای قانون در شهربانی و درعدلیه کمترین جدایی درمیانه آنها گزارده نشود.

در این دو سال ونیم دولت - یا بهتر گویم این یکدسته وزرا - رفتاری کرده‌اند که بهمه ثابت نموده‌اند بآزادی و دموکراسی احترامی قایل نیستند و اگر روزی فرصت یافتند با آزادیخواهان هیچگونه بدرفتاری دریغ نخواهند داشت.

مخصوصاً در کابینه صدر این مسئله محرز گردید. بهنگامیکه هنوز بکابینه رأی اعتماد داده نشده بلکه زمینه هم آماده نگردیده بود و درمیانه اقلیت و اکثریت کشاکش می رفت آقای صدر بیباک و بی پروا دست بکار گشاد و با مخالفین خود بهر گونه بدرفتاری برخاست.

کارهایکه این آخوند محلاتی در زمان نخست وزیری خود کرد همه میدانند و نیاز بگفتگو نیست. من میخواهم تنها این بگویم که رفتار صدرالاشراف یکدرسی بآزادیخواهان داد. یکمعنای نافهمیده‌ای را بآنان فهمانید، و آن اینکه اگر آرتشهای متفقین از ایران بروند اختیار کشور در دست امثال صدرالاشراف خواهد بود و آنها نه تنها بساط آزادی را خواهند درچیده دستگاه انکیزیسیون برپا کرده جلو اندیشه وعقیده را هم خواهند گرفت.

شاید کسانی نمیدانند که صدرالاشراف دست بکار انکیزیسیون هم زده بود. در دادسرا پرونده‌ها تشکیل می یافت، چرا که فلان نویسنده فلان کتابها را نوشته است.

در زمان اینمرد فرماندار نظامی کلوب حزب توده را بست و سخت گیریهای بسیار کرد. من بآنها ایراد نمیگیرم. دولت باید در کار خود پافشار و استوار باشد. دولت آگاهی یافته بود که نقشه‌ای برای کودتا کشیده شده، پیش افتاد و از آن جلو گرفت. در تهران نیز چون گمان آشوب میرفت باحتیاطهایی برخاست. این کار بدنبود و نیک بود. ما باید بیطرفانه قضاوت کنیم.

ولی بشکستن سر دکتر کشاورز چه گوییم؟!. آنچه دانسته شد افسری او را شناخته و با شناختن سرش را شکسته بود. بهانه‌هاییکه آوردند پذیرفتنی نبود. سر نماینده مجلس را شکستند این یک خطا، قضیه را وارونه باز نمودند این خطای دیگر.

من اگر بخواهم خطاهای دولت را در این دو سال شرح دهم سخن بدرازی خواهد انجامید. تنها یک نمونه دیگر یادمیکنم:

همه شنیده‌اید که سیدی دراردبیل (یا در نزدیکیهای آن) بنام میرخاص برعلیه حزب توده برخاسته و آنها را تکفیر

کرده و مردمرا بکشتنشان تحریص نموده. زنها را بنام ارتد شوهرانشان از آنها جدا گردانیده بشوهر دیگر داده در کشوریکه با رژیم مشروطه و با قانون اساسی اداره میشود چنین رفتار وحشیانه پرداخته است.

همان سید اکنون در تهران است. میگردد و مورد احترام وزراء میباشد. دولت که می بایست او را دستگیر گرداند و بدست دادستان سپارد تعظیم و احترام برایش قایل شده. این نمونه‌ای از رفتار سفاهت‌آمیز وزراست.

هیچ نیندیشیده‌اند که عکس‌العمل چنین رفتاری چه‌تواند بود. نیندیشیده‌اند که حمایت از جنان وحشیگری همه آزادیخواهان باشرف را بترس انداخته دشمن دولت خواهند گردانید. نیندیشیده‌اند که همین باعث خواهد بود حزب توده یا دیگران خود را بدامن دولت شوروی اندازند و وسایل فراهم ساخته از رفتن آرتش آنها جلوگیرند.

دولت با این حمایتی که از آن سید و رفتار وحشیانه‌او می نماید نفهمند که اگر روزی آرتشهای بیگانه از ایران بروند و اقتدار یکباره بدست این وزراء بیفتد، آزادیخواهان نه تنها جانشان، شرافتشان نیز در خطر خواهد بود. از هر گوشه‌ای آخوندی سر برآورده اینگونه وحشیگریها تکرار خواهد یافت.

رفتار چنین سفیهانه‌ای را کرده‌اند و توقع دارند که کشور هم آشفته نباشد و غائله برپا نگردد. درایتحاست که باید اندازهٔ کوتاه‌اندیشی آنانرا دانست.

دوباره تکرار می کنم: دولت اگر با تشکیل حزب توده مخالف بود و آنرا بزیان سیاست ایران میشناخت بایستی نخست سران آنها را بخواهد و با منطق قانعشان گرداند. و اگرگوش نمیدادند می توانست روزنامه‌های طرفدار خود را بنوشتن

گفتارهایی (با منطق و دلیل) واداشته و حوانان را از پیروی با حزب باز دارد. می توانست حربهای مخالف را (که بطلاح ایران می کوشیدند) تقویت کند. بالاخره می توانست قانونی از مجلس گذارند و از تشکیل آن حزب ممانعت نمایند. اینها قابل تحمل بود. ولی قابل تحمل نیست که آخوند بلهوسی برخیزد و آن وحشیگری را درباره افراد حزب بکار بنددودولت نیز حامی درآید. آیا این تاریخ کشور را آلوده گرداندن نیست ؟!. آیا این پشت پا بتمدن و انسانیت زدن نیست ؟! . آیا دولت حق دارد با مخالفین خود چنین رفتار کند؟!. حق دارد حس ناموس پرستی آنها را نیز زخمی سازد؟!. آیا می توان پنداشت که این رفتار و مانندهای آن که از دولت سرزده در پیدایش غائله مؤثر نیفتاده است ؟!.

کوتاه سخن : در این گرفتاری که برای ایران پیدا شده کابینه هایی که در این دوسال ونیم آمده و رفته اند شریک جرمند. آنها نه تنها بجلوگیری نکوشیده اند، با طرفداری آشکار یکه بارتجاع نموده و با بدرفتاریهای دیگری ننومیدی آزادیخواهان افزوده بدست ماجراجویان هم بهانه داده اند.

همین آقای حکیمی و کابینه اش الان چه میکنند؟. چه نقشه ای کشیده اند که استقلال ایرانرا نگه دارند؟. آیا کاری از دستشان برمی آید؟. اگر برنمی آید آیا حاضرند ناتوانی خود را بگردن بگیرند و بکنار روند و میدان را بدیگران واگزارند؟ نمیدانم باین پرسشها چه پاسخ داده شود؟!.

۲

۵ - حزب دمکرات آذربایجان

می آییم بحزب دموکرات که این غائله را پدید آورده و مسئولیت بیشتر بگردن آنهاست. از آنها نیز سخنهایی می رانیم. ولی این سخنها برای آن نیست که پیشروان حزب دموکرات در آذربایجان بشنوند و بپذیرند، (چه میدانم آنها نخواهند پذیرفت)، بلکه برای اینست که خودمان بدانیم چه کنیم و با چه نظری بآنحزب و کارهایش نگریم.

در این زمینه اول باید دید آیا ما به "استقلال "قیمت می گزاریم یا نه؟ آیا در بند استقلال ایران می باشیم یا نه؟.

من بسیار شنیده‌ام که می گویند استقلال چیست؟.. یا میگویند استقلال هم یکخرافه سیاسیست، اگر نبود نبوده. میگویند: چه زیان دارد که ما بجمهوریهای شوروی پیوندیم و با آنها زندگی کنیم و از کشاکشها آسوده گردیم. گاهی دیده‌ایم کسانی اینرا در باره انگلیس میگویند: زندگانی آزادانه مردم انگلیس دلهاشان ربوده است و آرزو می کنند که بآن توده پیوندند.

بسیاری هم اینها را در اندیشه می دارند. ولی خجلت می کشند که بزبان آورند و از "هُو" می ترسند. اینست باید در این زمینه گفتگو کنیم.

آنچه من میدانم استقلال باین پوچی نیست که پنداشته شده. استقلال بسیار ارجمند است و نتایج بسیاری در برتواند داشت. در ایران بسیار چیزهاست که معنایش روشن نیست و استقلال هم از آنهاست، و من ناچارم آنرا معنی کنم و برای آنکه زمینه بگفتگوهای دیگری که سپس بمیان خواهد آمد آماده باشد باید سخن را از یک جای دوری آغاز کرده پیش آیم:

همه میدانیم این تیره‌هاییکه امروز در روی زمینند و هرکدام توده‌ای شده جداگانه زندگی می کنند در نتیجهٔ حوادث باینحال رسیده‌اند. مثلاً" مردم فرانسه که زبان و نژاد علیحده دارند و جدا از دیگران، در کشور خود زندگی‌می‌کنند تاریخ درازی دارند و در نتیجهٔ صد حادثه تاریخی بوده که باینحال رسیده‌اند. همینست ترتیب آلمان و انگلیس و روس و چین و ژاپون و ایران و دیگران.

تبار آدمیان یکیست. همه فرزندان یک پدر و مادرند. ولی گردش جهان آنها را تیره به تیره گردانیده‌واین جداییها را در میان آنها پدید آورده.

اکنون ببینیم ما باین جداییها با چه نظر می نگریم؟. آیا آنها را زیانمند میدانیم یا سودمند؟.

پیداست که این جداییها زیانمند است و جهانرا گرفتار جنگ و خونریزی می گرداند. چون توده‌ها جدایند هر یکی میخواهد بدیگران برتری پیدا کند و چیره درآید و بر سر آن جنگها و خونریزیها برمیخیزد. آن جنگی که شش سال جهانرا ناآسوده می گردانید و تازه پایان پذیرفته آیا جز این بود که آلمان میخواست بدیگران برتری جوید و مایه‌آنهمه خونریزیها

گردید؟!.

اینست سوسیالیستها که دشمن جنگند برای جلوگیری از آن، آرزو می کنند که کشورها بهم خورد و مرزها از میان رود و همهٔ توده‌ها یکی باشند. این اندیشه آنهاست.

ولی اگر حقیقت را خواهیم این جداییها زیانمندنیست. مردمیکه زبان و نژاد و تاریخشان جداست، اگر زندگیشان هم جدا باشد زیانی در میان نخواهد بود. بلکه ما می توانیم از این جداییها سودهم جوییم. ما در یک کشور هم برای آسانی کارها تقسیمات پدید می آوریم. مثلا" ایران که یک کشور است ما آنرا بچند استان و شهرستان تقسیم کرده‌ایم و بهر استان یا شهرستان استاندار یا فرماندار جداگانه می فرستیم و اداره‌های جداگانه برپا می گردانیم. در یک کوی که هزار خانواد می نشینند ما بهتر دانسته‌ایم هر خانواده‌ای درخانه جدایی نشیند و در کارهای خانواده آزاد و مستقل باشد. اینرا نه تنها زیانمند نشناخته سودمند و لازم دانسته‌ایم.

اگر روزی آرزوی سوسیالیستها برآورده شود وسراسرجهان یک کشور گردد و دارای یک حکومت باشد بازباید تقسیماتی پدید آورده شود و هر یکی از کشورهای کنونی بخش جدایی بوده هر توده‌ای در کارهای درونی خود آزاد باشد.

پس این کشورها و توده‌ها که پدید آمده و هست زیانمند نیست. حال آنها حال خانه‌ها و خانواده‌هاست. آنچه زیانمند است و بجنگ و خونریزی می انجامد آن اندیشه‌های جهانگیری و کشور گشاییست که در مغزها جا گرفته. آنچه باید، چه سوسیالیستها و چه ما، نبرد کنیم اینهاست.

چندی پیش در روزنامه‌ها دیده شد "مستر اِتلی" نخست وزیر انگلیس برای آنکه دیگر جنگی پیش نیاید و خطر بمب اتمی در میان نباشد آرزو کرده که جهان یک امپراتوری باشد. من

نمیدانم نقشه "مستراتلی" چیست و مقصودش از آن امپراتوری جهانی چه می باشد. آنچه ما میدانیم اگر جهان بهمین حال که هست بماند و تنها دو چیز بآن افزوده گردد:

یکی آنکه اندیشه چیرگی بدیگران یا برتری فروشی از میان برخیزد.

دیگری اینکه یکدادگاه بین المللی نیرومندی برای رسیدگی باختلاف دولتها و توده‌ها وجلوگرفتن از متجاوزان وکیفردادن بآنها تأسیس یابد.

با این دو کار جهان بهترین حال را پیدا خواهد کرد و نیاز به نقشه یا طرح دیگری نخواهد ماند.

خلاصه امروز بهترین راه آنست که هر توده‌ای در کشور خود آزاد باشند و دلسوزانه باصلاح کارها و آبادی کشورشان کوشند. استقلال که می گوییم بهمین معنیست. استقلال آنست که: هر مردمی برای خود زندگی کنند نه برای دیگران، و در اداره کردن کارهای خود آزاد باشند. مردمی که استقلال ندارند در کارهای خود آزاد نخواهند بود، برای خود زندگی نخواهند کرد.

آشکارتر گویم: ایرانیان اگر به روس پیوندند و یا خودرا به انگلیس بندند در راهبردن کارهای خود آزاد نخواهند بود، در آبادی کشور نظر خود را بکار بستن نخواهند توانست، قانونها شان با اندیشه خودشان گزارده نخواهد شد. از هر باره اختیار از ایشان سلب گردیده تابع یک سیاست بزرگ عمومی خواهند بود که آن دولت یا این یکی برای نگهداری امپراتوری بزرگ خود پیش گرفته است.

بیش از این بسخن نیازنیست. میخواستم بگویم استقلال یکچیز خیالی نیست که بودن و نبودنش یکی باشد. استقلال بودن و نبودنش تفاوت بسیار دارد. استقلال آزادیست و میانه آزادی

و بردگی جدایی آشکار است.

اکنون که چنینست ما نخواهیم توانست با رفتارِ حزبِ دموکراتِ آذربایجان موافقت کنیم. ناچار خواهیم بود بآن با دیده دشمنی نگریم. ناچار خواهیم بود مخالفت کنیم و ایستادگی نشان دهیم.

خواهند گفت: چرا؟. مگر دموکراتهای آذربایجان استقلال ایرانرا بهم میزنند؟!. مگر میخواهند ایرانرا بدست بیگانگان دهند؟!. آنها که چنین چیزیرا نمیخواهند!

میگویم: چه آنها بخواهند و چه نخواهند نتیجهٔ رفتارشان بهم‌خوردن استقلال ایرانست. اگر با رفتار آنها موافقت شود تاریخ چند هزار سالهٔ ایران در اینجا پایان خواهد پذیرفت.

شاید آنها نتیجهٔ کار خود را نمیدانند. شاید دیگران هم در این باره در اشتباه هستند. یا شاید من اشتباه میکنم. بهرحال بهتر است قضیه را بگفتگو و بررسی گزاریم:

دموکراتها برای آذربایجان، استقلالِ داخلی خواسته‌اند و خود اسلحه بدست گرفته و از بودنِ ارتشِ شوروی در آذربایجان استفاده کرده بمقصود خود بازور پیشرفت داده‌اند.

طبیعیست که اگر ایستادگی در برابرشان نباشد استانهای دیگر در شمال بآنها پیروی خواهند کرد. گیلان و مازندران و گرگان و خراسان هر یکی حال آذربایجان را پیدا خواهد کرد.

باز طبیعیست که در جنوب نیز همان رفتار خواهد بود و خوزستان و فارس و کرمان هر یکی استان یا کشور مستقل دیگری خواهد بود.

در نتیجه چند استان پدید خواهد آمد که هر یکی خودرا در کارهای درونی آزاد میشمارد و چیزیکه آنها را بهم‌مربوط میسازد یک نام خشک ایرانست. آیا چنین استانهایی با هم‌راه خواهند رفت؟!. آیا با هم خواهند ساخت؟.

بیگمان با هم نخواهند ساخت. بیگمان آنها در شمال تمایل بشوروی داشته اینها در جنوب در زیر نفوذ انگلیس خواهند بود بیگفتگوست که همیشه با هم کشاکش خواهند داشت. بیگفتگوست که عداوت از آقا سیدضیاء و حزب توده بآنها ارث خواهد رسید. با اینهمه عشایر لگام گسیخته و آلودگیهای دیگر، کسی چه تواند دانست که در چنان حالی چه آشفتگیها در این کشور پدید خواهد آمد و چه رسواییها رخ خواهد داد.

تازه اینها در جاییست که دولتهای همسایه دخالت نکنند. درحالیکه مسلما" آنها نیز دخالت خواهند کرد.

جای پرده‌پوشی نیست که آن خیزشی که در آذربایجان رخداده موافق سیاست دولت شوروی بوده و با نظر آن دولت انجام گرفته. دلیلش گذشته از همه چیز، تحسین و تمویست که رادیوی مسکو و روزنامه‌های شوروی درباره آن خیزش می‌نمایند. آنگاه چنانکه دیدیم از قوای دولت حلو گرفتند به آذربایجان راه ندادند.

با اینحال آیا دولت ایران چه بایستی بکند و چه رفتاری پیش گیرد؟.. سخنم در ساعد و صدروحکیمی نیست. بالاخره این کشور زمامدارانی می خواهد. من می پرسم: آن زمامداران چه بایستی کنند؟. آیا می توانستند بخاموشی گرایند و بهیچ کاری برنخیزند؟. می توانستند خود را در برابر یک کار انجام شده تصور نمایند؟.. روزنامه‌هاییکه در تهران از دموکراتهای آذربایجان هواداری نشان میدهند من نمیدانم آیا اندیشه‌ای بکار می برند؟! آیا پایان پیشآمد را بدیده می گیرند؟!.

جای گفتگو نیست که با آن نتایج بسیار وخیمی که از اقدام دموکراتها تواند برخاست (نتایجی که من به اجمال یاد کردم) و با آن موقعیتی که ایران در کشاکشهای سیاسی انگلیس و شوروی دارد دولت نمی توانست بخاموشی گراید. جای گفتگو

نیست که بایستی اقدامی کند و چاره‌ای اندیشد، و چون روسها جلو آزادی اقدامرا می گیرند ناچار بود که از دولتهای انگلیس و آمریکا میانجیگری طلبد - چنانکه طلبیده - اگر دولت ایران هم نمیخواست آنها خود میخواستند میانجیگری کنند و دخالت نمایند - چنانکه نموده‌اند.

همه میدانیم که موضوع آذربایجان و رفتار دولت شوروی یکی از موضوعهایست که در کنفرانس وزرای خارجه سه دولت در مسکو-که از دیروز آغاز شده-بگفتگو گزارده خواهد شد. شاید اکنون که من این سطرها را می نویسم آن وزیران درمسکو در همین زمینه سخن میرانند. سه دولت روس و انگلیس و آمریکا با یکدیگر اختلافات بسیار داشتند، اینهم بآنها افزوده شده.

نتیجه کارها تا باینجا رسیده: دموکراتها با اسلحه قیام کرده آذربایجان را از ایران جدا ساخته‌اند، دولت خواسته اقدامی کند و روسها جلو گرفته‌اند، انگلیس وآمریکا دخالت کرده‌اند و قضیه در فهرستِ اختلافاتِ دولتها جا گرفته. اکنون ببینیم از این پس چه خواهد بود و چه تواند بود ؟. همهٔ شقوق را بدیده گیریم، و چون موضوع بسیار مهم است باید کاملا" بی پرده حرف زنیم و حقایق را بی لفافه بمیان گزاریم:

جای گفتگو نیست که چه دولت شوروی و چه دولتهای انگلیس و آمریکا در این قضیه خودشان منافع دارند. بازجای هیچ گفتگو نیست که آنها منافع خود را بملاحظه حال ما مقدم خواهند داشت. ما نبایستی کار را بآنجا رسانیم که دیگران دخالت کنند. اکنون که رسانیده‌ایم نباید تصور کنیم سیاست-مداران روس و انگلیس و آمریکا تنها دربند ما خواهند بودو سیاستهای مهم و بزرگِ خود را فدای منافعِ ما خواهندگردانید. باید از هر نتیجه‌ای که درآمد گله‌مند نباشیم.

بهرحال از جندیست رشته روابط سه دولت بسیار تیره شده درحال گسیختن است. آن امیدها که با انجمن سانفرانسیسکو و منشور ملل متفق بسته می شد همه بیجا درآمده. جهان بار دیگر با جنگ و خونریزی تهدید میشود. کنفرانس وزرای خارجه درلندن با ناکامیروزی پایان پذیرفت و اکنون همه چشمها بسوی کنفرانس مسکو دوخته شده، و در چنین هنگامیست که در کشور ما نیز غائله برپا گردیده و یک موضوع دیگر (یک موضوع حساس) برای اختلاف و رنجش دولتها پیدا شده که جای خطرناک همینجاست.

اکنون اگر دولتها آماده جنگند و سود خود را در آن می بینند هر آینه بروی حرفهای خود ایستادگی نموده وارد جنگ خواهند شد و هر آینه ایران یکی از میدانهای کارزار خواهد گردید. درآنحال خدا میداند که این کشور آشفته چه صورتی پیدا خواهد کرد و اینمردم جنگ ندیده و سختی نکشیده باچه بدبختیها بی روبرو خواهند شد. خدا میداند که چه ویرانیها در شهرها و آبادیها رخ خواهد داد.

آنوقت هم چون جنگ بپایان رسد دولتی که فاتح درآمده ایرانرا طعمه‌ای خواهد شمرد که از چنگال و دهان شیر بیرون آورده است.

آمدیم که دولتها آماده جنگ نیستند و یا آنرا صلاح خود نمیدانند، در آن صورت هم چون دولت شوروی در شمال نفوذ خود را بسیار ریشه‌دار گردانیده و دولت ایران توانای جنگ و لشکرکشی نیست انگلیسها بخود حق خواهند داد که در جنوب مقابله بمثل کنند، و ایران بار دیگر بمنطقه‌های نفوذ منقسم خواهد شد و شیرازه استقلال این کشور یکبار از هم خواهد گسیخت.

من نمیخواهم همه چیز را پیش بینی کنم. خوانندگان خودشان بیندیشند در چنان حالی چه کشاکشها در میان شمال و

جنوب رخ خواهد داد، چه طعنه‌ها از دو سو بیکدیگر خواهند زد، در روزنامه‌هاشان چه دشنامها بهم خواهند نوشت. بسود بیگانگان صد رسوایی بسر یکدیگر خواهند آورد. تاریخ استقلال ایران پایان پذیرفته ولی رسوایی‌ها، قرنها ادامه خواهدداشت.

در این قضیه خطای بزرگ درآنستکه بسیاست بیگانه دخالت داده شده. این دخالت دادن خطر را بزرگتر گردانیده. دموکراتها در خواستهاشان بجا یا بیجا، چرا آن نکردند که صبر کنند تا آرتشهای بیگانه از این کشور بیرون روند و آنگاه هرکاریکه میخواهند بکنند؟!. چرا این نفهمیدند که هنگامیکه یکدولت دخالت کرد دولتهای دیگر درکنار نخواهند ایستاد؟!.

می گویند: اگر صبر می کردند، پس از رفتن آرتشهای بیگانه دولت فرصت دم زدن نمیداد. می گویم: این معنایش آنست که آنها از بودن آرتش شوروی در ایران استفاده‌کرده‌اند، این معنایش آنست که بسیاست بیگانه دخالت داده‌اند. این اقرار بمسئولیت آنهاست. آنها خواسته‌اند کار خود را آسان گردانند و کشور را دچار دشواریهای بیمانند گردانیده‌اند.

روزنامه‌هایی که طرفداری از آنها می کنند بدرفتاریهای صدر و اکثریت مجلس را بمیان می کشند. می گویم: آنها عنوان نتوانستی بود که دموکراتها باقدامی برخیزند که استقلال کشور را بخطر اندازند. اگر قیام دموکراتها عکس العمل رفتار صدرالاشراف و اکثریت مجلس است دیگر بدتر! یک دسته چون از دولت فشار دیده‌اند بنابودی کشور کوشیده‌اند! اینست معنی آن رفتار.

رویهمرفته کسانیکه از دولت دل پر دارند از پیشآمد خوشحالی مینمایند. چنین می دانند که انتقامی ازدولت کشیده شده. ولی این انتقامی است که از توده کشیده شده. این غائله آسیبهایش همه بتوده خواهد رسید. اگر روز سختی پیش آمد

وزیران، به اتومبیلهایشان سوار خواهند شد و خود را به مأمن خواهند رسانید و آسوده زندگی بسر خواهند برد. استقلال ایران هم بود بوده و نبود نبوده. آسیب گزند را توده بدبخت خواهند کشید. رنجها همه بهره ایشان خواهد بود.

گاهی می بینیم در روزنامه‌ها قیام شادروان شیخ محمد خیابانی را پیش‌کشیده چنین وامی نمایند که این پیشآمد نظیر قیام خیابانی، بلکه دنباله همان قیام است. من خوشوقتم شرح حال خیابانی در کتاب "تاریخ هجده ساله آذربایجان" بتفصیل نوشته شده. خوشوقتم کتابی هست که خوانندگان مراجعه کنند و از حقیقت آن قضیه آگاه گردند.

باید گفت: اولاً مرحوم خیابانی هم مقصدروشنی نداشت و تنها آن میخواست که اقتداری بدست آورد. ما اگر بخواهیم خوشگمانی نمائیم باید بگوییم خیابانی میخواست نیروئی بدست آورد، و پس از آن باصلاحاتی (اصلاحاتی که نقشه‌ای برایش نکشیده بود) بپردازد.

بهرحال خیابانی چون از پیشروان آزادیخواهان آغاز مشروطه بود و احترامی داشت، و آنگاه کشته شد و جان خود را در راه تلاشهای آزادیخواهانه باخت کسی نخواست در بارهٔ قیام او از روی دقت بداوری برخیزد. و گرنه قیام خیابانی نیز، با آنحال که می بود و برای آذربایجان استقلال درونی میخواست، به نتیجه درستی نتوانستی رسید.

ثانیاً در قیام خیابانی پای سیاست بیگانه در میان نبود و بیم دخالت دولتها و رخدادن جنگ و خونریزی درمیان آنها یا تقسیم ایران بمناطق نفوذ که نتیجه لاینفک این قیام دموکراتها است نمیرفت. بهرحال دو موضوع با هم یکی نیست و این پیشامد را بقضیه خیابانی قیاس نتوان کرد.

کسانی هم اتازنی یا کشورهای متحده آمریکای شمالی را

مَثَل آورده می گویند: چه مانعی دارد که چنانکه در اتازونی هست در ایران هم استانها در کارهای داخلی مستقل گردیده ولی در سیاست خارجی و در تشکیل آرتش و در قوه مقننه باهم اتحاد نمایند و ایران بحال خود بماند؟..

می گویم: شما نمی توانید ایرانرا با حال آشفته امروزی و با موقعیتی که از نظر سیاست پیدا کرده با اتازونی بیک ترازو گزارید. در میانه جدایی بسیار است:

نخست مردم آمریکا رشد سیاسی دارند و میدانند چه میکنند.

دوم حس میهن پرستی و علاقه مندی به استقلال و آزادی در میان آنها بسیار نیرومند است و از جدایی میان استانها بیم بهم خوردن کشور نمیرود.

سوم اتازونی مانند ایران درمیان دو سیاست مهیب واقع نشده در اختیار هر ترتیبی برای کشور خود آزاد است.

بهرحال در کار مردم اتازونی بیگانگان دخالت ندارند و در این پیشآمد ایران، در آشکار و نهان، دخالتهایی از سوی بیگانگان رفته و می رود.

من هیچ مانعی نمیدانم که ایرانیان پس از آنکه به آلودگیهای خود چاره کردند و در توده رشد سیاسی پدید آمد و بیم از دخالت بیگانگان در میان نبود، یکروز نمایندگان از استانها، بمرکز بیایند و انجمن برپا گردانیده باهم نشینند و از روی فهم و بینش و دلسوزی به شور پردازند و اگر صلاح دیدند استانها را در کارهای درونی آزاد گردانند. با این شرایط هیچ مانعی نیست و نتواند بود. همه تشکیلات و تنظیمات برای آبادی کشور و آسایش مردم است. اگر روزی صلاح در آن دیده شد چرا باید نکنند؟!.

ولی اکنون از آن شرایط هیچ کدام نیست. امروز با حال کنونی قیام کردن و برای آذربایجان استقلال داخلی درست کردن

نتیجه‌اش آن خواهد بود که شرح دادم و دوباره نمی‌بایدشرح دهم. امروز این رفتار استقلال ایران را بهم زدنست، تاریخ چند هزار ساله این کشور را بپایان رسانیدن است.

امروز در ایران، اگر انجمنی از مردان دوراندیش و دلسوز، برای گفتگو از حال توده و کشور تشکیل یابد آنچه سخنش هم بمیان نخواهد آمد برای استانها استقلال داخلی خواستنست. امروز صد مسئله مهمتر از آن درمیانست.

یکبار گفته‌ام و برای مثل بازهم می گویم: چهل سالست در این کشور مشروطه روان گردیده. ولی هنوز صد یک مردم، بلکه هزار یک آنها، معنی مشروطه را نمیدانند و بآن علاقه ندارند، مغزهاشان آکنده از تعلیماتیست که بازندگانی دموکراسی متضاد می باشد. آن رسواییها که در هنگام انتخابات درایران رخ میدهد و این بی آبروگریها که در مجلس پیش میآید جز نتیجه بی علاقگی مردم بمشروطه و حکومت دموکراسی نیست. امروز مهمترین موضوع آنست که معنی مشروطه بمردم فهمانده شود و موانعی که در پیش است ـ چه از نظر عقائد و چه از نظرهای دیگر ـ از میان برداشته شود، واصول حکومت دموکراسی در این کشور ریشه دواند و ایران همسر انگلیس و فرانسه و اتازونی گردیده در میان توده‌ها سرفراز باشد. و احترام جهانیانرا بخود جلب کند.

نخست گام در راه اصلاحات اینست. پس از آن باید در این کشور رژیم زندگی معین گردد. ایرانیان چنانکه از نظر سیاست در میان دونیروی متضاد محصور افتاده از نظر اصول زندگانی اجتماعی نیز همان حال را دارد. از این نظر نیزدر میان کمونیستی شوروی و سرمایه‌داری انگلیس و آمریکا محصور است.

ولی اگر ایرانیان بخواهند از روی فهم و بینش زندگی

کنند راهی برویشان باز است که نه از کمونیستی پیروی نمایند و نه گریبان بچنگال سرمایه‌داری دهند- یکراه بهتر و عملی تر پیش گرفته از محصوریت بیرون آیند.

در سیاست نیز این راه باز است. در این کشور اگر رشته در دست مردم دلسوز و دوراندیش باشد می توانند راهی را پیش گیرند که در میان روس و انگلیس کاملا" بیطرف باشند. بهیچیک از آنها تمایل بیشتر نشان نداده منافعشانرا بیک اندازه منظور دارند. تنها آبادی کشور و آسایش مردم را درنظرگرفته اغراض را کنار گزارند. توده خود را از آلودگیها بیرون آورده برای روس و انگلیس همسایه* بیدردسر و خوب باشند.

بطور مسلم آنچه بیش از هر چیزی روس و انگلیس را بدخالت در کارهای ایران و امیدارد نبودن اطمینانست. در این کشور چون رشد سیاسی نیست و راه روشنی برای رفتار با همسایگان باز نمی باشد هر یکی از آندو دولت می ترسد که اگر دور ایستد آن دیگری ریشه خواهد دوانید و خطر برای او ایجاد خواهد شد. اینست دور نایستاده دست بکارهایی می یازد.

اکنون اگر یکدسته بیطرف و ایرانخواه پایمان گزارند و با رفتار بیطرفانه خود هردوی آندولتها را از ناحیه این کشور مطمئن گردانند هم توده خود را از سرگردانی واضطراب و افزار دست دیگران بودن رها خواهند گردانید و هم آندو دولت را از ترس بیرون خواهند آورد، و در نتیجه چنین رفتاری رشد سیاسی از خود نشانداده در میان ملل جهان سرفراز خواهند بود.

اینها را برای مَثَل گفتم. مقصودم آنست که اگر دلسوزی و دوراندیشی درمیان باشد باید پیش از همه باین قبیل موضوعها پردازند تا روزی هم درآینده فرا رسد که بپیروی از اتازونی برای استانها استقلال داخلی داده گردد.

من این کتاب را باشتاب می نویسم و فرصت کم دارم .با اینحال میخواهم همه گفتنیها را (اگر چه بااختصار باشد) بگویم و جای ابهام باز نگزارم.

ایرانیان مردم پَستنهاد و میهن فروش نیستند. اینگونه کسان در میان ایشان کمست. در این کشور اساس بدبختی دو چیز است : یکی روشن نبودن اندیشه‌ها و دیگری چیره بودن هوسها و کینه‌ها.

جوانان یکارهای اجتماعی در می آیند.بی آنکه بدانندچه باید کرد و درچه راهی گام زد، آیا سود کدام وزیان کدامست، و آنگاه بهوسها و آرزوهای خود دخالت می دهند و هر یکی میخواهد از این راه نامی درآورد و آوازه‌ای پیدا کند. کشاکشها در ایران بیشترش از اینراه است.

اینست در این هنگام تا می توان باید بروشنی اندیشه‌ها کوشید و حقایق را روشن گردانید. دیگران بمانند .مسلما" بیشتر دموکراتها نتیجه کار خود را بدیده نگرفته‌اند.مسلما" خوشگمانیشان غلبه داشته است، گذشته از کینه‌ها که درمیان بوده و جلو چشمها را گرفته است.

یکچیز که مسلم است آنست که در این قضیه بدرفتاریهای کارکنان دولت در آذربایجان (در زمان رضاشاه)وبی‌اعتنایی‌های مرکز بشکایتهای مردم مؤثر افتاده. بخصوص نیشهای زبانی بسیاری از مامورین ، از قبیل مستوفی ونفیسی ودیگران. اینها در آذربایجان نشسته و نان مردم را خورده و آنها را " اولاد چنگیز" خوانده‌اند زبان ترکی را سرکوفتی بآنها گردانیده‌اند . آقای عبدالله مستوفی در تهران بسیار میکوشد که خود را پاک و بری نشان دهد. ولی چنین نیست. من یکی از گواهانم که آقای مستوفی ـ آنمرد نویسنده اندرزگو ـ بد رفتاری را با آذربایجانیان از اندازه گذرانید.

این گفتگوها در باره جدایی آذربایجان از سال ۱۳۲۰ آغاز یافته. در آنسال من در آذربایجان بودم و میدیدم که مردم چه دلی پردرد از بدیهای مستوفی و دیگران دارند. میدیدم که از رنجش مردم چه استفاده‌هایی کرده میشود.

بهرحال من در این داوریها همه چیز را بدیده گرفته‌آن بدرفتاریهای مأمورین را نیز بنظر می آورم. ولی باز قضیّه درست نخواهد شد. تکرار می کنم: بهیچ عنوانی نمی توان رفتاری پیش گرفت که نتیجه‌اش از میان رفتن استقلال ایران باشد.

این کار اگر از دیگران بَد باشد از آذربایجانیان بَدتر است. آذربایجان مقام والایی در تاریخ ایران داشته وبارها این کشور را از اسارت‌ها گردانیده. فداکاریهای آذربایجان در جنبش مشروطه زینت تاریخ ایرانست.

گفتگو را به نتیجه رسانیم: دموکراتهای آذربایجان سه چیز درخواست کرده بودند:

۱- انجمن های ایالتی و ولایتی از روی قانون برپا شود.

۲- بآذربایجان خود مختاری داده شود.

۳- زبان ترکی در آذربایجان زبان اداره‌ها وآموزشگاهها باشد.

من روزنامه‌هاشان نخوانده‌ام. آنچه در روزنامه‌های تهران نوشته‌اند درخواستهاشان در روز نخست اینها بوده و جای شگفتست که باخود مختاری با استقلال داخلی با انجمنهای ایالتی و ولایتی چه نیاز داشته‌اند؟!.

بهرحال از این سه درخواست، اندیشهٔ من با خودمختاری همانست که بیان کردم. من آنرا بحال کنونی ایران بسیار زیانمند می دانم، مایهٔ بهمخوردنِ استقلال ایران میشناسم.

اما انجمنهای ایالتی و ولایتی، چون در قانون اساسی

هم پیش بینی شده بسخن چندانی درباره آن نیاز نیست. این انجمنهای ایالتی و ولایتی تاریخچه‌ای دارد. کسانی اگر "تاریخ مشروطه ایران را" خوانده‌اند می دانند که گنجانیدن آن در قانون اساسی از روی پیشنهاد آزادیخواهان تبریز بوده. این نمونه رشد و فهم آزادیخواهان آنروزی آذربایجانست که برای استوار ماندن رابطه استانها و شهرستانها با پایتخت، بودن انجمنهایی را در شهرها از سوی اهالی، برای نظارت در کارهای مأمورین دولت و حفظ مصالح استان و شهرستان، لازم دانسته‌اند.

در کابینه صدر، هنگامیکه دموکراتهای آذربایجان تازه آواز بلند کرده درخواستهایی می نمودند، اگر دولت دلسوز و دوراندیشی بروی کار بودی می بایست پیشآمد را مغتنم شمارد و بیدرنگ به تهیه زمینه برای برپا گردانیدن انجمنهای استانی و شهرستانی پردازد که هم یک درخواست مشروعی را از آذربایجان پذیرفته، هم یک قسمت متروک مانده از قانون اساسی را بجریان اندازد.

اکنون هم، اگر مقصود، اصلاح این کشور باشد، باید بمردم در استانها و شهرستانها حق داشتن آن انجمنها را داد. اگر هیچ سود دیگری نباشد این سود هست که مرجعی برای شکایتهای مردم از ادارات و از کارکنان آنها درمیان بوده، این نباشد که دولتیان هرچه کردند بکنند و شکایتهای تلگرافی یا نامه‌ای که مردم می فرستند در روی میزهای وزارتخانه‌ها رویهم چیده شده کمترین نتیجه بدست نیاید.

اما درباره زبان، باید گفت اینموضوع کوچکتر از آنست که وانموده می شود. همه میدانند که ترکی بآذربایجان از بیرون آمده است و هیچگاه آذربایجانیها آنرا زبان نوشتن و خواندن نشناخته بودند. پیش از آنکه بایران مشروطه بیاید و گفتگویی از میهن پرستی و این قبیل احساسات در میان باشد

آذربایجانیها به فارسی که زبان کشورشان بود علاقه‌مند بودند نامه‌هاشانرا جز بفارسی نمی نوشتند، کتابهاشان جزبفارسی نبود، در مکتب‌ها جز کتابهای فارسی درس‌خوانده نمی شد.

پس‌از مشروطه گاهی گفتگو از زبان بمیان می آمد.کسانی یادآوری می کردند که اگر درسها بترکی باشد شاگردها تندتر پیش‌خواهند رفت.بسیاری هم اینرا می پذیرفتند.ولی پس از چندی سیاست "یان تور کیزم" ترکان عثمانی بفعالیّت پرداخته، دانسته شد آنها آذربایجانیها راهم ترکی نژاد میشمارند و پافشاری می نمایند که تبلیغات‌خود را درمیان اینها رواج دهند.

در اینجا آزادیخواهان دیدند زبان ترکی در آذربایجان عنوان بدست بیگانگان میدهد. آنگاه آذربایجانیهاکه ایرانیند و میخواهند با ایران بسر برند، بلکه میخواهند همیشه‌درراه آزادی و پیشرفت ایران فداکاریها نمایند، اختلاف زبان‌آنهم زیان می رساند، میانه آذربایجانیها با دیگران رمیدگی پدید می آورد. یک تهرانی ناتراشیده دشنامش "ترکه خر" است و یک آذربایجانی نافهم ورد زبانش "عراقلی ایشک اولار" می باشد.

اینها را دیدند و بتمام علاقه‌ای که بایران وآذربایجان داشتند دوراندیشانه بچاره پرداختند و در یک نشستی که دموکراتها (دموکراتهای آنروزی) در ادارهٔ تَجَدُّد برپا گردانیده بودند تصمیم گرفتند که تا توانند برواج زبان فارسی در آذربایجان کوشند که نه تنها درسها در دبستانها و دبیرستانها جز بفارسی نباشد، در اداره‌ها نیز،تاپیشرفت دارد، گفتگوها با فارسی باشد. این تصمیمی بودکه‌آزادیخواهان آذربایجان گرفتند. دولت با تهرانیها در آن دخالت‌نداشتند. تاکنون دولت بکسی فشار نیاورده که ترکی حرف نزند. بزبان

ترکی کسی توهین ننموده.

اینکه میگویند: فارسی چون زبان مادرزادی نیست درسها که با آن زبانست باعث رنجی برای شاگردان می شود، جای انکار نیست. اندک رنجی هست ولی نجندانست که شاگردان را عقب گذارد. همه میدانند که شاگردان آذربایجان همیشه در آزمایشها رویهمرفته جلوتر از دیگران بوده‌اند.

آنگاه ما اگر باستقلال کشور خود علاقه‌مند باشیم و در راه آن اندک رنجی را بخود هموار گردانیم زبان نخواهیم‌کرد.

آنچه من میدانم آذربایجانیها فارسی را باشوق یاد می گرفتند و در اداره‌ها و مجالس با دلخواه با آن سخن می گفتند و در مدت بیست و چند سال که از تاریخ آن تصمیم دموکراتها گذشته پیشرفت بسیار محسوس در رواج این زبان در آذربایجان بوده است. بهرحال چنانکه گفتم این موضوع بآن بزرگی که نشان میدهند نیست.

این بخش را هم بپایان رسانیم. در این غائله که برای ایران پیدا شده و از هر باره بیم گرند و آسب می رود جمعیتی که خود را دموکرات مینامند و در آذربایجان قیام کرده‌اند مسئولیت بیشتر را بگردن دارند.

۶ - چه باید کرد؟..

میدانم کسانی خواهند گفت: اینها فضاوتهاییست که شما میکنید، مسئولین غائله را نشان میدهد. بگویید چاره‌چیست؟ بگویید چه باید کرد؟..

میگویم: راه چاره بسته نیست. این دردی نیست که درمان نپذیرد. ولی بگفته امام علی بن ابیطالب (ع) " لارأی لِمَن

لایطاع لِمَن اَمر" : کسی که اختیار در دستش نیست چه رأیی ازو توان پرسید.

چاره را می توان گفت. ولی اجرا کننده‌اش که باشد؟.. آیا آقای حکیمی و وزیرانش؟.. آیا اکثریت مجلس؟..آیا حزب توده و حزب اراده ملی؟. اینها باعث غائله شده‌اند واکنون چه توقع توان داشت که چاره هم بادست آنها باشد.

کسانی نوشتن این کتاب را بمن ایراد گفته می گویند: این چکاریست که شما کردید؟!. همه دسته‌ها را از خود رنجانیدید. می‌گویم: راست می گویید. ولی خدا میداند که مرا با هیچکس دشمنی نیست. اگرهم از کسانی رنجیده باشم در این نوشته‌ها بآن دخالت ندادم. باز خدا گواه است که من خودداری نتوانستم. بیم گرند و آسیب خاموشم نتوانست گرداند. توده‌ای که درمیان آن زندگی می کنم چنین روز بدی برایش پیش آمده، نتوانستم خود را بگوشه‌ای کَشم و همچون بسیاری از دیگران چشم‌براه حوادث دورم. دور از مردمی دانستم که در چنین هنگامی دانسته‌های خود را بگویم. اگر این کتاب کوچکی که باشتاب نوشته شده مؤثر افتاده کاری کرد به‌نیست میلیون توده نیکی کرده‌ام، اگر نیفتاد وجدانم را آسوده‌گردانیده‌ام.

باری اگر درآینهنگام در میان دولتها جنگی پیش آید رشته یکبار از هم گسخت خواهد شد، و سرنوشت ایران روشن شدنش به پس از جنگ باز خواهد ماند. ولی اگر جنگ باین زودی رخ ندهد (چنانکه امید بسیار بآن است) اختیار یکبار از دست رفته است و ما خواهیم توانست باین گرفتاری چاره‌کنیم.

برای ایرانیان موقع آزمایش فرا رسیده. امروزهنگامیست که شایستگی خود را نشان دهند. اینکه می پرسند چه کارباید کرد، آنچه من میدانم باید در این هنگام غَرَضها را کنار گزاشت و از لجاجتها دست برداشت. آقاسید ضیا، حزب توده،

اکثریت و اقلیت ، روزنامه‌های دست چپ و دست راست ، باید گذشته را گذشته حساب کنند ، اهمیّت غایله را بدیده گرفته در پی چاره باشند . باید دولتهای انگلیس و روس را بخودگزارده بمصالح کشور خود کوشند . آنها بدلسوزیهای ما نیاز دارند . با حال امروزی صلاح آنها نیز در همینست که از ایران آواز- هایی برنخیزد .

نخست کاری که باید کرد آنست که ما از رفتار دموکراتها در آذربایجان ناخشنودی نماییم . آری ناخشنودی نماییم و بیزاری نشاندهیم . ناخشنودی نماییم تا دیگران در گیلان و مازندران و یا در فارس و کرمان بآنها تاسی نجویند .

این دموکراتها کشور را بیکراه بن بست انداخته‌اند ، بیکراه انداخته‌اند که اگر تدبیرهایی اندیشده نشود بیرون آمدن از آن جز با جنگ و خونریزی و یا با تجزیه کشور صورت نخواهد گرفت . آنها تنها این خواسته‌اند که حرف خود را پیش ببرند . حرف خود را پیش برند هر چه بادا باد . آنها هم که در تهران یا جاهای دیگر هواداری می کنند پایان کار را نیندیشیده‌اند . تنها در پی لحاظند و یا از تمایلی که از نخست بیکسو داشته‌اند دست کشیدن نمیخواهند .

من میخواهم با این کسان - با این کسان که در تهران هواداری نشان میدهند - قدری گفتگو کنم . می پرسم :

آیا شما باستقلال ایران علاقه‌مندید ؟.. آیا دوست میدارید که ایران کشور مستقلی باشد و تاریخ خود را ادامه دهد ؟..

آیا با رفتاریکه دموکراتهای آذربایجان کرده‌اند استقلال کشور پایدار خواهد ماند ؟.. پیشه‌وری حکومتی در آذربایجان پدید آورده ، اگر فردا حکومتی هم در فارس پدید آمد و آنها نیز مستقل گردیدند آیا با حکومت آذربایجان روابط حسنه خواهند داشت ؟.. آنها ترک و اینها فارس ، آنها متمایل به

روس و اینها متمایل با انگلیس، آیا با یکدیگر صمیمت خواهند داشت؟.. آیا بنام خشک ایران علاقه‌مند بوده با یکدیگر راه خواهند رفت؟..

روزنامه‌های "داریا و ایران ما و نجات ایران و رهبر" که زبان بدشنام و بدگویی نمی آلایند و چون هواداریهای آشکار با حزب دموکرات کرده‌اند در مسئولیت با آنها شریک می‌باشند، بسیار بجاست که باین پرسشهای ما پاسخ دهند، از روزنامه کیهان و دیگر روزنامه‌ها که به بیطرفی شناخته شده‌اند نیز خواهشمندیم در این قضیه نظر خود را بنویسند.

خواهشمندیم نویسندگان شخص مرا بدیده نگیرند. من دوست میدارم تا مم بروزنامه‌ها نیفتد. هر ایرانی حق دارد دراین هنگام نظر و عقیده خود را بگوید. شما مرا یکتن ایرانی بشناسید و بپرسشهایم پاسخ نویسید.

چنین انگارید کنفرانسی تشکیل گردیده و دربارهٔ پیشآمد گفتگوهایی می رود و شما چون با حدیث از رفتار دموکراتها طرفداری نشانداده‌اید کسانی بشما ایراد گفته این پرسشها را می کنند. من این کتاب را با خونسردی بسیار نوشته‌ام. با همهٔ تأثری که داشته‌ام لگام قلم را رها نکرده‌ام. شما نیز با خونسردی باسخهای ساده بدهید. من تا توانسته‌ام لحن علمی بکار برده‌ام و به احساسات دخالت نداده‌ام. شما نیز تنها در پی احساسات نباشید و حقایق را بدیده گیرید. بسیار بهتر است که این گفتگوها بمیان آید و اندیشه‌ها روشن شود ومردم از این گیجسری بیرون آیند.

شاید شما چیزهایی میدانید که ما ندانسته‌ایم بهتراست دانسته‌هاتان بنویسید تا همه آگاه گردند.

گفته‌اند: مرد خردمند آنست که از هر زیانی سودی بردارد. ما نیز از این گرفتاری که برایمان پیش‌آمده بهتر است این

سود را برداریم که قضایا را روشن گردانیم.

شما نمی توانید نفوذ انگلیس را در ایران بِرُخِ من کشید. چه من پاسخ دادم که ما باید بکوشیم و از هر چه نفوذِ بیگانه است جلو گیریم. باز نمی توانید بدرفتاریهای دولت را بِرُخِ من کشید. زیرا دولت هر قدر بدرفتار باشد ما نخواهیم توانست از استقلال چشم بپوشیم. ما اگر از راهش درآییم می توانیم در ایران حکومتی برپا گردانیم که زیر نفوذ هیچ یک از دولتها نرود و با مردم نیز از روی قانون رفتار کند. این کار برای ما دشوار نیست. ناشدنی نیست.

مرا شگفت افتاده که "داریا" که از روزنامه های دست چپ است از روز نخست با دعاوی حزب دموکرات و با رفتار آنها همراهی نشان داده و هنوز هم مینهد و از فیروزی آنها شادمانی می نماید، و در همانحال در این چند روزه گفتاری زیر عنوان "استقلال ایران در خطر است" نوشته و از رفتن استقلال این کشور اظهار بیم و نگرانی نموده. من نمیدانم این دوحس در یک کالبد چگونه با هم سازگار است؟!. نمیدانم کسیکه از رفتن استقلال کشور می ترسد چگونه تا بیش آمدهای آذربایجان همراهی می نماید؟!. نمیدانم کسیکه آن گفتارهای پرمغز را می نویسد و آن آگاهیهای دقیق را از جهان سیاست در نوشته هایش می گنجاند چگونه نمی تواند نتیجه های قطعی و احتمالی رفتار آذربایجان را پیش بینی کند.

نویسندهٔ "داریا" اظهار تأسف میکند از اینکه در ایران کسانی هستند که طرفدارِ سیاستِ انگلیسها می باشند. من نیز متأسفم و همیشه متأسف بوده ام. ولی آیا چاره آن اینست که کسانی هم در ایران باشند و طرفداری از سیاست شوروی کنند؟ آیا اینست راه چاره؟!. آیا این مِثلِ آن نیست که کسی را که از پشت بام پَرت می کنند او التماس نماید که مرا از آنوَر

تَرت نکنید و از اینوَر تَرت کنید؟!.

نویسندهٔ "داریا" اظهار نگرانی می کند از اینکه سه وزیر خارجه در کنفرانس مسکو " موضوع ایران را از نقطهٔ نظرِ حفظ منافعِ مشترکِ خود و رفع نگرانیهای سیاسی از یکدیگر مورد مطالعه قرار دهند" و اظهار نگرانی میکند که دوباره ایران دچارِ مناطقِ نفوذ گردد. میگویم با این رفتاری که پیش گرفته شده بیگمان نتیجه آن خواهد بود. شما غائله برپا میگردانید و آنگاه چشم میدارید که بیگانگان بنشینند و آنرا از "نقطهٔ نظرِ حفظِ منافعِ اولادِ داریوش" مورد بررسی گردانند. آیا چنین چیزی تواند بود؟!.

من دوست میدارم گفتگو شود و اینها همه روشن گردد. مدتهاست در روزنامه‌های ایران مَسلک های مبهمی انعکاس پیدا کرده. من دوست میدارم آنها از ابهام بیرون آید و مَسلک هر کسی روشن گردد.

دموکراتها در آذربایجان قیام مسلح کرده‌اندکه کارهایشان اگر از روی احساسات باشد تازه احساسات آذربایجانیگریست و چنانکه خودشان میگویند جز کوشش بمنافع آذربایجان در نظر آنها نیست، و با اینحال کسانیکه درتهران نشسته‌اند و آذربایجانی هم نبوده‌اند با آنها هم‌آوازی می کنند و در احساسات شرکت نشان میدهند. اینهاست که ما میخواهیم‌بدانیم عنوانش چیست؟!.

از "داریا" پرسش دیگری هم دارم: دو سال پیش روزنامه‌های ترکیه سخن از تُرک بودن آذربایجانیان می راندند و این روزنامه بآنها پاسخها نوشت و از جمله کتاب " آذری یا زبان باستان آذربایجان " را بِرُخِ آنها کشید. درحالیکه آن گفتار-های روزنامه‌های ترکیه نتیجهٔ عملی دربرنداشت و بارها بیش از آن نوشته و پاسخها شنیده بودند. ولی همان "داریا" دربرابر

تَمَسُّکی که دموکراتهای آذربایجان بزبان ترکی نموده‌اند و این رفتارشان درجدا گردانیدن آذربایجان از ایران بسیار مؤثر خواهد بود بیکبار خاموشی گزیده (اگر در این باره هم گفتاری نوشته من ندیده‌ام).

در یکی از روزنامه‌های تهران خواندم که دموکراتها ثابت میکنند که آذربایجانیها از اول دارای "ملیّتِ خاصّی" بوده‌اند و در بارهٔ آن اصرار می ورزند. این دعوی عجیبی است. عجیب‌تر از آن اینست که "داریا" و روزنامه‌های دیگر دربرابرش خاموشی گزینند.

"ایران ما" و "داریا" از روزنامه‌هاییست که من دوست میدارم و با لذت میخوانم. این روزنامه‌ها گذشته از آنکه پُرمغزند بایرانیان طرزِ چیزنویسی یاد می دهند: بسیاری از نویسندگان می پندارند جز با دشنام و توهین نمیتوان باکسی مناظره کرد. این روزنامه‌ها بطلان آن تصور را ثابت می کنند. ایران ما نیکی بگردن من دارد و با نویسندگانش دوستی داریم.

با همه اینها نمی توانم در این هنگام از خُرده‌گیری بآنها خودداری نمایم. مسلک آنهارا در اینهنگام بسیارزیانمند می بینم.

باری در این هنگام نخست گام همانست که از سوی توده اظهار احساسات شود. ایرانیان باید نشاندهند که زنده‌اندو بکشور خود علاقه‌مندند، استقلال کشور خود را می خواهند. نمیخواهند بنشینند تا دیگران در بارهٔشان هرتصمیمی گرفتند گردن گزارند. این خودش بسیار مؤثر است. سرنوشت ایران بسته باینست.

بازمی گویم: برای ایرانیان روز آزمایش فرا رسیده. امروز نوبت خردمندان و غیرتمندانست که پا پیش گزارند وخود را از خطرهای بزرگی که در پیش است برهانند.

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-1767901038-19

من میشنوم بسیاری از جوانان میگویند: ما ازاین هیئت حاکمه خیری ندیدیم. بگزار هر چه میخواهد باشد. ولی این عجز است، این گردن بیدبختی گزاردنست. اگر هیئت حاکمه بد است شما فرصت خواهید داشت آنها را اصلاح کنید. ولی اگر ایران تکه‌تکه شد و استقلالتان از میان رفت و یا جنگی پیش آمد و شهرها و آبادیها زیر بمباران واقع شد بیکبار رشته از دستتان دررفته است و دیگر چاره‌ای نخواهید توانست.

وضعیست پیش آمده: در آذربایجان آن حادثه رخ داده، دولتها دخالت کرده‌اند و گفتگو بکنفرانس مسکو افتاده، در مازندران و گیلان و خراسان آمادگیها میرود، در جنوب عکس‌العمل رخ داده تکانهایی در نهان پیدا شده، در تهران دولت جز ناتوانی نشان نمیدهد، بیم تجزیه ایران درمیانست، استقلال کشور درخطر افتاده.

وضعیست که در برابر ما عَرض اندام نموده، چکار باید کرد؟!. آیا باید نشست و منتظر حوادث شد؟!. آیا این ازعقل و غیرت دور نیست؟!. اگر شما بنشینید و منتظرحوادث باشید جهانیان به شما چه‌دیده‌ای خواهند نگریست؟.

زینهار ای ایرانیان ننشینید و منتظر حوادث نباشید! زینهار تکانی بخود دهید و بچاره پردازید! نگویید چاره‌ای نیست. اگر عَرَضها را کنار گزارید وعقل و فهم را راهنمای خود سازید راه‌چاره باز است. رنجشی که از هیئت حاکمه دارید شما را گمراه نگرداند، پردهٔ خشم جلو چشم‌شما را نگیرد، همّت نمایید و از پیشآمد استفاده کرده هیئتِ حاکمه را نیز اصلاح کنید.

آری، وضعِ گذشته قابل دوام نیست. درآینده یکی از شروط بقای ایران، اجرای اصلاحاتست. یک گامِ بزرگ در راه چاره همینست که اصلاحات آغاز شود. شما اینها را هم درنظر بگیرید.

در اینجا فرصت نیست که من نظر خود را در بارهٔ اصلاح ایران بتفصیل بنویسم. شاید در آینده کتاب دیگری از روی فرصت در این زمینه بچاپ رسانم. در اینجا مجبورم فهرست‌وار چند نکته را یادآوری کنم:

۱ - در ایرانِ امروز، باید یک جمعیت ایرانی پدید آید، جمعیتی که در جریان کارها و در چگونگی سیاست مؤثر افتد. جمعیتی که جز حزب توده و حزب اراده ملی باشد. بآنها توهین نمی کنم. مقصودم بمیان نیامدن کینه‌های گذشته است. باید نیکخواهان و غیرتمندان گام پیش گزارند و در این موقع فداکارانه کوششهایی بکار برند.

در این باره جای تردید یا گفتگو نیست. بیک چنین جمعیتی بسیار نیاز هست. ولی یک جمعیت هنگامی پدید آید که اندیشه‌ها یکی گردد و راه روشنی برای کوشش و اقدام گشاده شود، تنها علاقه‌مندی بایران کافی نیست. باید دانسته شود که چگونه میخواهند ایران راه برده شود؟!. چگونه میخواهند کشتی شکسته را از گردابی که افتاده بیرون آید؟!.

باز می گویم: در ایران از علل مهم بدبختی روشن نبودنِ فهم‌ها و پراکنده بودن اندیشه‌هاست. از اینرو چنانکه گفتیم بسیار بجاست که در اینهنگام گفتگوها بمیان آید و اندیشه‌ها تا هر اندازه که تواند بود روشن گردد.

ببینیم ما چه میخواهیم؟. باین پیش آمد با چه نظری می نگریم؟. برای آینده چه آرزو داریم؟. اینها دانسته شود و زمینه روشن باشد. با این شرط است که یک جمعیت مفید تشکیل تواند یافت. وگرنه گروهی که اندیشه‌هاشان یکی نیست و راه روشنی برای کوشش درپیش رو ندارند، از اجتماع آنها جز قال و قیل پدید نخواهد آمد و شمارهٔ‌شان هرچه بیشتر باشد آشفتگی‌شان بیشتر خواهد بود.

۲ ـ باید در ایران تغییراتی پیش آید و اصلاحاتی رخ دهد و در گام نخست دورشته اصلاحات بسیار لازم است :

نخست اصلاحات سیاسی ، باین معنی باید در ایران در زمینهٔ سیاست تصمیمی اتخاذ گردد که رفع نگرانی دولتها بعمل آید. باید هر یکی از انگلیس و شوروی اطمینان پیدا کنند که در ایران توطئه‌ای یا کوششی بسود یکطرف و بزیان طرف دیگر بعمل نخواهد آمد. ایران با این موقعیتش که در میان دو دولت واقع شده مسلما" باید سیاستش بیطرفی باشد. کشور باید مستقل باشد و ایرانیان برای خود زندگی کنند، ولی درهمانحال چه بانگلیس و چه شوروی همسایه نیکخواه و بی آزار باشند.

دوم اصلاحات اجتماعی . آشفتگی وضع کشور، سختی زندگی برای بیشتر خانواده‌ها ، دلت و تهیدستی کارگران و رنجکشان، اجحاف انبارداران و سرمایه‌داران ، بدی وضع کشاورزان ، ویرانه بودن روستاها ، بدی وضع ادارات ، رواج رشوه واختلاس بیحده بودن قانونها ، و همچنان صد عنوان دیگری که میتوان شمرد مردم را خشمناک گردانیده و جوانانرا دچار نومیدی ساخته است . ارتجاع که در این چند سال رخداده دلهای غیرتمندان را پر از درد گردانیده .

اگر کسانی علاقه‌مند به بقای ایران میباشند بایددراین دو رشته اصلاحات علاقه نشان دهند و در گام نخست باینها بردازند و باتمام توانایی، جدیت نشان دهند.

اینهاست اجمال آنچه من در بارهٔ چاره پیشآمد می دانم. باز می گویم در اینهنگام که در خراسان و مازندران وگیلان ، در نهان و آشکار، کوششهایی می رود و از سوی دیگردرکنفرانس مسکو گفتگو از این پیشآمدها میشود، خاموشی نتیجه‌های بدی را دربر تواند داشت .

مقصودم هیجان و آشوب نیست . بلکه اظهار علاقه‌مندیست

که یکدل و یک زبان بعمل آید. می توان حزبها نوشت و براکند، می توان با زبان روزنامه‌ها احساسات خود را نشانداد.

روزنامه "ایران ما" نوشته است: "باید یک دولت انقلابی تشکیل شود". من چون گفتارش نخوانده‌ام نمیدانم مقصود او از دولت انقلابی چیست ؟!. بهرحال این نکته بسیار مهم است که برای انقلاب هم نقشه و زمینه باید بود. انقلاب چیست ؟!. انقلاب آنست که یکدسته برای راهبردن کشور خود و چاره کردن بگرفتاریهای آن موادی را بنظر گیرند، و خودشان درپیرامون آنها با یکدیگر هم‌عقیده بوده دیگر انرا نیز موافق سازند، و آنگاه دست بهم داده رشته حکومت را بدست‌آورند و آن مواد رابموقع اجرا گزارند.

انقلاب بدون اینکه اندیشه‌ها یکی گردد و زمینه آماده شود جزهرج و مرج نتیجه نتواند داد. بویژه در اینهنگام که دو دستگی در ایران فرمانرواست و کینه‌ها در دلها همچون آب بر روی آتش جوش می زند.

من با شما همعقیده‌ام. وضع گذشته قابل دوام نبوده و دوباره نمی توان آنرا گرفت و پیش رفت. البته باید تبدیلاتی در اوضاع رخ دهد. ولی باید از روی فهم و اندیشه باشد. نخست گفتگو کنیم که چه میخواهیم و چه کارها خواهیم کرد وپس از آن بکوشیم که دولتی برای انقلاب، برای تبدیلات، پدید آوریم.

آمدیم برسر دموکراتها، آیا با آنها چه شود؟چه‌رفتاری پیش‌گرفته گردد ؟

بعقیده من باید با آنها نیز نخست از راه منطق پیش آییم. کاریست شده، سود و زیانش را با دلیل روشن گردانیم، ببینیم چه می گویند و تا چه اندازه حاضرند گردن بمنطق گزارند.

این خود بخشیست که توده آذربایجان باین پیشآمد چه می گویند؟. با چه دیده‌ای می نگرند؟.. آیا خشنودی میدهند که از ایران جدا باشند؟..

باین پرسشها هم امروز پاسخی نتوان گرفت. نه تنها از آنراه که (چنانکه گفته میشود) مردم باظهار عقیده آزاد نیستند، بلکه از اینراه هم که چون پیشآمد تقریبا "بی‌مقدمه رخداده هنوز بیشتر مردم بُهت‌زده‌اند و اندیشه‌ها درحال عادی نیست. آنگاه نه تنها مردم عادی، بسیاری ازهمان دموکراتها هم نتیجه‌های بعدی کار خود را نمیدانستند. اقدامیست که بعنوان آزادیخواهی با مبارزه با نفوذ انگلیس کرده‌اند بی آنکه پایانش را بسنجند، بی آنکه حقیقتش را دریابند- گذشته از آنکه کینه‌ها و خشمها نیز مؤثر بوده.

درجاییکه روزنامه نویسها در تهران مغلوب کینه‌ها و خشمها گردیده‌اند و ما می بینیم که چگونه دور از منطق چیزها می‌نویسند از دیگران چه شگفتست؟!.

اینست باین زودی نتوان نظر مردم را دانست. نخست باید گفتگوها بمیان آید و زیانهای این پیشآمد که درنظرمن بسیار است توضیح داده شود. من گمان نمی کنم آذربایجانیان خرسندی خواهند داد که باعث رفتن استقلال ایران باشند. غیرت و مردانگی آذربایجان باین راضی نخواهد شد.

آذربایجانیان زنده کننده ایرانند. چگونه اکنون بنابودی آن خرسندی خواهند داد؟!.

شنیدم دموکراتها در روزنامه‌هاشان نوشته‌اند آذربایجان از نخست " ملیّت‌خاصی " داشته. اگر اینسخن از آنهاست دلیل سوء نیّت ایشانست. برای پیشرفت دادن بمقصود خود پا بروی حقایق می گزارند. نفاق میانه آذربایجان و دیگر ایرانیان می اندازند.

اینسخن کجایش راست ؟!. شما در تاریخ تا کجا پیش رفته‌اید؟!. تاریخ ایران از آمدن آریاها باین بشته‌ٔ میان آسیا آغاز می شود. نمیدانم سه‌هزار یا چهار هزار سال پیش بوده که سه تیره بزرگ از نژاد آری - بنام‌های ماد و فارس و پارث - باین بشته‌ٔ میان آسیا آمده نشیمن گرفته‌اند : مادها درشمال ، فارسها در جنوب ، پارثها در شرق . این سه تیره از یک تبار بوده‌اند و زبانشان هم یکی بوده و از آنزمان در صحنه‌ٔ تاریخ آسیا از بازیگران مهم بوده‌اند وهر تیره‌ای بنوبت خود بنیاد پادشاهی - بلکه امپراتوری - گزارده‌اند .نخست مادها آن دولت بزرگ و نیرومند را فراهم آورده‌اند که دولتِ جنگجوی آسور را برانداخته . سپس فارسها دولت هخامنشی را بنیاد نهاده‌اند که کارهاشان مایه‌ٔ سرفرازی ایرانیهاست . سپس نوبت پارثها بوده که پس از اسکندر آن دولتِ جنگی اشکانی را بنیاد نهاده دست توانا برا از ایران باز گردانیده‌اند.

این فهرستی از تاریخ باستان ایرانست . آذربایجان نیز قسمتی از این بُشته است (بشته‌ٔ ایرانی)، و مردمش نیز از نژاد ماد می باشند و همیشه در تاریخ ایرانی شناخته شده و با ایرانیان همدست و همگام بوده‌اند. پس کدام "ملّیت جانی" را داشته‌اند؟!.

من نمیدانم آنان " ملیت " بچه چیز می گویند. "ملیت" را نژادوزبان و تاریخ پدید می‌آورد. آذربایجان نژادو زبان و تاریخشان همیشه با ایرانیان یکی بوده. تنها زبانش از شش و هفت قرن پیش تغییر یافته. زبان ترکی در سایه درآمدن ایلهای ترک‌وچیرگی آنها و دیگر علتها که در اینجا فرصت گفتگو نیست در آنجا رواج یافته. ولی چنانکه گفته‌ام آذربایجانیها تا امروز هیچگاه ترکی را زبان نوشتن و خواندن نشناخته‌اند،

و بی آنکه کسی محرک باشد خودشان هیچگاه رابطه و علاقه خود را از زبان فارسی نَبُریده‌اند. هیچگاه بجدا بودن زبانشان وقعی نگزاشته‌اند. سیاستهایی که از بیرون خواسته است همان جدایی زبان را عنوان گرفته تفرقه بمیان آنها با دیگر ایرانیان بیندازد تاخرسندی نشانداده‌اند. این " ملیّت " آذربایجانیهاست و من نمیدانم چگونه آن سخن را گفته‌اند؟! چه دلیلی بگفته خود آورده‌اند؟!.

آذری که لهجه ویژه آذربایجان بوده هنوز از آنحاریشه کن نشده و درچند ده با آن زبان سخن گفته میشود. گذشته از آنکه بروی رودها و کوهها و آبادیها هزارها نام‌فارسی باقی مانده. خودِ نام " آذربایجان " فارسیست. درهمان تبریز نامهای بیشتر محله‌ها فارسیست: سرخاب، چرنداب، لیلاوا، وبجوبه، مارالان، نیلانکوه، شاه‌آباد، باغ میشه، ششکلان، خیابان، همه فارسی است. سردرود، گرمرود، مهرانرود، کارارود، مایان، سهند، نهند، مرند، لیقوان همه فارسیست.

چون آنها گفته‌اند من ناچار شده پاسخ می نویسم. وگرنه باین حرفها چه نیاز است؟!. من از اینها نیز چشم‌می پوشم. آذربایجانی از اول " ملیّت خاصّی " داشته. ولی چندهزارسال تاریخ خود را بایران یکی گردانیده. در تاریخ این کشورکهن برای خود جایگاه والایی باز کرده. آیا صَلاح اوست که امروز خود را جدا گیرد؟!.

آنگاه آیا راضیست که ایرانرا دچار آشفتگیها و بهم‌خوردگیها گرداند؟. راضیست که این کشور را تکه‌تکه ازهم‌جدا سازد؟!. راضیست که تعیین سرنوشت ایرانرا بانجمنهای لندن و مسکو و واشینگتون اندازد؟! راضیست که جنگ ویران کُن و نابود ساز را باین کشور کشاند؟!. اینها پرسشهاییست که برای پاسخش باید منتظر آینده گردید.

دوباره می گویم: بیش از همه باید بمنطق و دلیل اهمیت داد و تا می توان جز از این راه بیش نرفت. نمیدانم درکدام روزنامه نوشته بود: " در این پیشآمد امید بیشتر باحساسات میهن پرستی آذربایجانیانست ". من نیز بهمان عقیده‌ام. خود آذربایجانیها چه در آذربایجان و چه در تهران و دیگر جاها بهتر توانند بِرَفعِ این غائله کمک کنند.

می بینم در روزنامه‌ها می نویسند دولت میخواهد عشایر جنوب را مسلّح گرداند. نمیدانم بآن چه نیاز است ؟!. مگر بآرتش ایران چه آمده ؟!. مگر بجوانان غیرتمند چه آمده ؟!.

شما نخست از درمنطق و دلیل درآیید و این روش گردانید که کاریکه شده زیانمند بوده، صلاح ایران درآن منظور نگردیده، باستقلال ایران لطمه خواهد زد، اختیار کشور ما را بدست بیگانگان خواهد داد اینرا روشن گردانید، از همان آذربایجان آوازها خواهد برخاست، جوانان غیرتمند ایران بفداکاری آماده خواهند گردید: در این پیشآمد آنچه هیچ جای اردد حالت عشایر است. آنگاه عشایر چه جنگی توانند کرد ؟! در جنگهای امروزی از آنها چه تواند برخاست ؟!.

من سخنم را بپایان می رسانم و آخرین گفته‌ام این میباشد: در این پیشآمد بیش از همه منطق ودلیل و نیکخواهی وباکدلی مؤثر تواند افتاد، بیش از همه فهم وغیرت و مردانگی خود ایرانیها گره از کار تواند گشود.

چرا نام خود را ننوشته‌ام ؟..

در این کتاب نام خود را آشکار نساخته‌ام نه برای آنکه دانسته نشود که نوشته است. موضوع این کتاب در نشستی در میان بیست و سی نفر بگفتگو گزارده شده و پس از آن بجایش

اقدام گردیده. پس یک کار نهانی نیست و چنین خواسته نشده که شناخته نشود از کجاست. در این کتاب مطلبی که کسی از نوشتن آن بترسد نبوده که نویسنده بخواهد خود را نشناساند.

من تنها این خواسته‌ام که نامم بروزنامه‌ها نیفتد. من، نویسنده‌ٔ سیاسی نیستم و نمیخواهم باشم. من وظیفه‌ٔ دیگری برای خود دارم. این کتاب را بآنجهت نوشته‌ام که یکتن ایرانی هستم و به پیش‌آمدهای ایران علاقه‌مندم. اینست نام خود را هم یکتن ایرانی شناسانیده‌ام.

در این کتاب من باشخص کسی کار نداشته‌ام که کسی هم با شخص من کار داشته باشد. مقصود مطالب کتابست که بچلو خوانندگان گزارده شده. آنها را بخوانند و اندیشه بکار برند و اگر سخنی دارند بنویسند و در روزنامه‌ای بچاپ رسانند. خود روزنامه‌ها نیز اگر ایرادی دارند یا ایرادهای من پاسخ اندیشیده‌اند بنویسند و مایه‌ٔ خشنودی خواهد گردید.

نویسنده‌ٔ کتاب

ULB Halle 3
008 907 811

21
WA
548

انتشارات نوید

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-1767901038-19

سرنوشت ایران چه خواهد بود؟

احمد کسروی

انتشارات مهر

انتشارات نوید

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-1767901038-19